

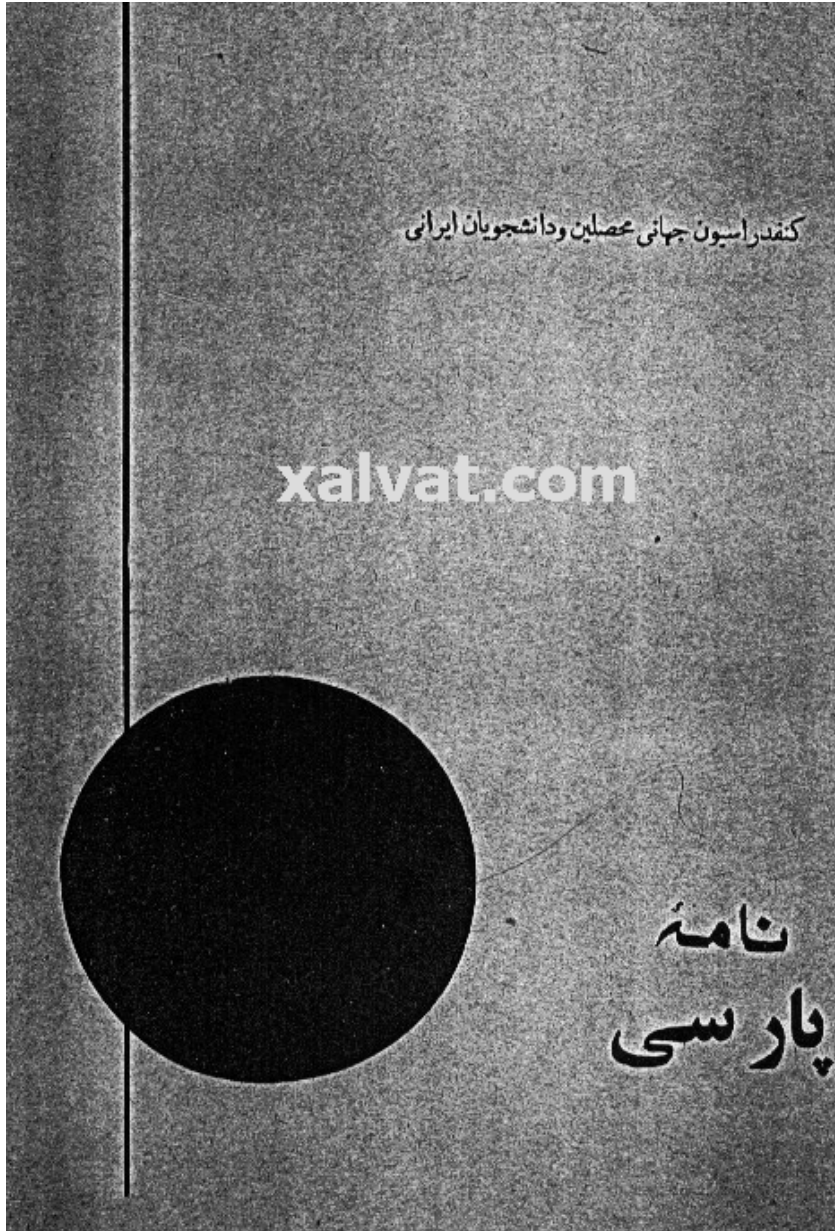
در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)

نشرِ دیگران



۷۳۱

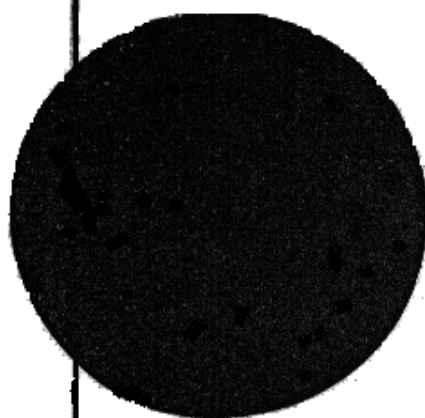
نامهء پارسی (ارگان کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی) ، شمارهء سوم ، شهریور ۱۳۴۴



پیش از تمیز کردن

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

xalvat.com

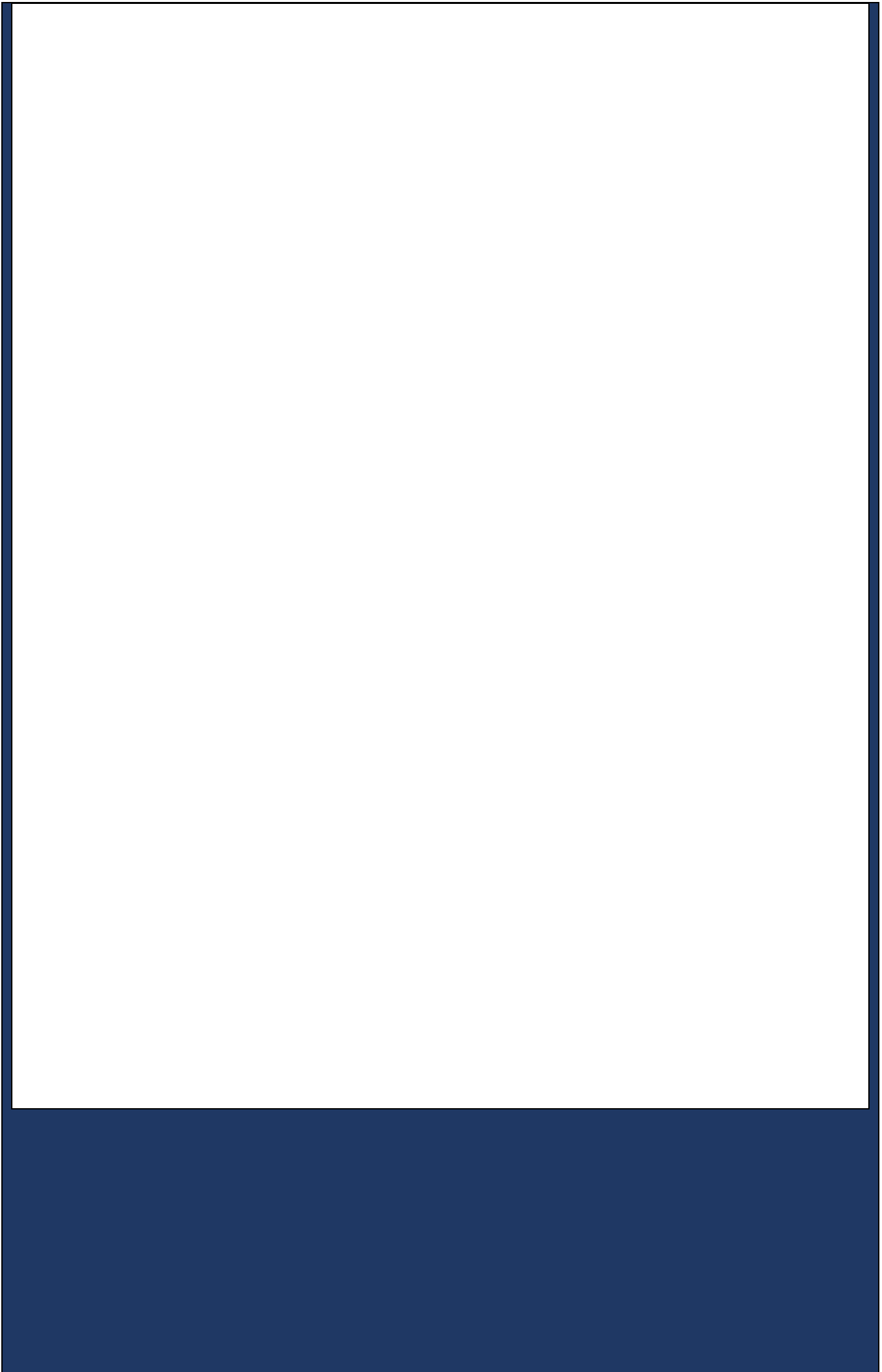


نامه پارسی

... پس از تمیز کردن ▲

فهرست مندرجات :

صفحه ۲	مقدمهء ژان پل سارتر بر کتاب "د. زخیان زمین"، اثر فرانتس فانون	ترجمه
صفحه ۱۳	سه شعر از ناظم حکمت	ترجمه
صفحه ۱۸	استعمارزدائی	
صفحه ۲۴	کوی های فقیرنشین جنوب شهر تهران	



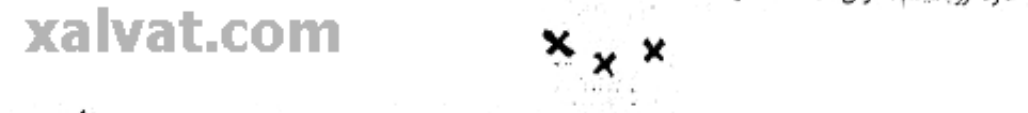
مستعمره قدیم باید با خود مبارزه کند . با بهترین گوئیم امروزه و مبارزه یکی بیشترین نیست . در آتش بیکار همه موانع
 داخلی باید از پیش پا برداشته شوند ، بورژوازی ناتوان معامله گروا بسته بیولتاریای شهری که همیشه وضعیت
 بهتر است بیولتاریای رفته نشین (بد بختترین قشر حمتکشان) همگی میبایست وضع عمل خود را بروقعیات و
 جهت گیری خود ، های بوستاشی که این خزانه حقیقی ارتش ملی و انقلابی ، منطبق سازند ، راین سرزمین هائس
 که استعمار به عهد از پیشرفت و رشد شان جلوگیری کرده ، طبقه دهقان وقتی که قیام میکند بمنزله طبقه اصلی
 ظاهر میشود ، این طبقه ستم عربان را میشناسد و از آن بینهایت رنج میبرد ، بسیاری بیشتر از کارگران شهری و برای
 اینکه از گرسنگی نمرگ کمترین چیز برایش از هم با شنیدگی گلبه ترکیبهای اجتماعی است . اگر بورژوازی انقلاب ملی
 انقلاب سوسیالیستی خواهد بود . اگر پیشرفت متوقف شود و بورژوازی استعمارنده قدرتی را در دست بگیرد ، کشور
 با وجود حق حاکمیت اسمی ، در تحت تسلط امپریالیست ها خواهد ماند . مثال کلا ننگا این را بخوبی نشان میدهد .
 بدین ترتیب وحدت شدنیای سوم جامع بعد بخود نیوشیده است ، و کارگران است در حال شدن که پیش
 از استقلال چون پس از آن در هر کشوری از طریق اتحاد همه استعمار شدهگان تحت فرماندهی طبقه دهقان انجام
 میشود . این را فائون برای برادران آفریقای ، آسیای و امریکای لاتین خود توضیح میدهد : با ما همگی در همه
 جاسوسیالیزم انقلابی را تحقق میبخشیم و با یک یک توسط ستمگران قدیمان مغلوب خواهیم شد . قانون هیچ
 چیز اینها را نمیکند نه ضعف ، نه اختلاف ، نه سخرگی ها و فریب کاری ها ، در یک چابختیش ملی بعد شروع میشود ،
 در رجا ، دیکریس از بیروزیهایی برق آسار و شش را از دست میدهد ، در رجا و دیگر اصلا متوجه نمیشود . اگر میخواهیم
 که پیشرفت و پیروزی از توپرا افتد باید که دهقانان بورژوازی کشورشان را در ریا ریزنده بخوانند ، علیه خطرناکترین
 تعلقات هشتاد اده میشود : علیه رهبر علیه نخبه برست ، علیه فرهنگ غرب و همچنین علیه بازگشت گدشتا
 فرهنگ آفریقا : فرهنگ حقیقی انقلاب است . معنای این حرف این است که فرهنگ در امان انقلاب به وجود
 میآید . قانون با صدای بلند سخن میگوید ما اروپایی ها میتوانیم حرفش را بشنویم و لیس وجود این کتاب در دست
 شماست . آیا از اینکه در رجا با استعماری از دست اختراستفاده کنند نمهر استند ؟ خیر ، قانون از هیچ چیز باند ارده
 روشها یا مکتبها نماند ، این روشها میتوانند که ای استقلال ملتها را بنا خیر بیاند از ندولی نمیتوانند مانع آن شوند .
 تصور نکنیم که میتوانیم این روشها را اصلاح کنیم و در روز در آورییم ! استعمار نو این روشهای تنبل استعمارگران یاد هوست
 سوری سوم وجود ندارد و آنچه هست بورژوازی های فلاپی است که رژیم استعمار در اسرفه رتقرار داده است .
 ما کالیسیها جان بفریاد میروزی این دنیا میدهد افزونده کند روغها یا را یکی پرلز و یکی کشف کرده استند ارد .
 استعمارگر یک وسیله بیشترند ارد و آن زور است ، اگر زوری برایش مانده باشد ، بیوهی یک کتله بیشتر نموده
 بندگی و با حاکمیت (آزادی) - برای قانون چه فرقی دارد که شما کتابش را بخوانید و با نخوانید . برای برادران شماست
 که احوقه های که شما را فانی میکند با اطمینان باینکه ما بد کی اثر میماند اریم . با نخواست کمی گویند اروپا یا بر قاره های مانده
 باید که این باها را نقد و تیغ زیم که آنها را بیرون کشد .

زمان بنفع ما ستم هیچ چیز در ریزرت (۱) . در رالیزابت و بسل (۲) در رواد ای الجزائر نمیکند رد مگر آنکه همه دنیا از آن
 مطلع بود . د بلوک جهت های مخالف همگی گیرند و یک بگر اخشی میکنند . از این فلج استفاد کنیم و در تاریخ شویم
 آثار برای اولین بار جهانی سازیم . بچنگیم ، اگر اسلحه بگیری ند اریم شکستاشی چاقو کفایت میکند .
 ای اروپا شها این کتاب را باز کنید و وارد آن شوید . پرلز چند قد در تاریکی شب با قیاری را خواهد دید که بد کب و آتشی جمعند
 نزد یک شوید و گوش کنید . بحثشان در بار سر روشنی است که برای بانکها و مزدوران آن مکتب (۳) که مدافع آنها بند و نظر
 گرفته اند ممکن است شمارا ببینند ولی بدون اینکه صد ایشان را بواش کنند بصحبت بین خود شان ادمخواهند د اد . این
 پی اعتتاشی فلج را سوراخ میکند . بدوان اینها آفریدگان تاریکی مآفریدگان شما ارواحی مرد میوند که شماروشنا نشینان
 میدارید ، آنها جز شمار جو غشیکردند و شما حتی زحمت جوابد ادن باین مرگان افسون شد مرا هم بخود نمید اد بد .
 پسرانشان شمار اند بد میگیرند آتشی روشن و گرمشان میکند که از آن شمانیست . شمار رفاصله ای قابل ملاحظه خود را
 پنهان شمش و لوزان حرس خواهد کرد . حال آنکه شماستد راین ظلماتی که از آن باعد اد و بد بگریه و خواهد خجید
 مردگان افسون شده شمشید .

xalvat.com

در این مورد خواهد گفتیم این کتاب را از پنجمیرون اند ازیم چرا آنرا خوانیم چون بر ما که نوشته است به ودلیل در
 دلیل نخبه فانون ما را برای مراد را نیز تشریح میکند و مکانیسم نقلات ما را با آنها نشان میدهد . از این تشریح برای کشف
 خودتان در حقیقت نشیمن بودن خود استفاد کنید . فریادهای ما را از بد مجرا احاطه نشان مینمایند و از این جهت بسیار از نشان
 رد نکردنی است . کافی است که بدانید که چنانچه در عهد کما جهلائی بشرشان آورد ایم تا ما بفهمیم که ما خود چه کرد ایم .
 آیا این تاریخید است؟ بله . چون اروپا در عصر ضعیف است . ولی باز خواهید گفت ما در وطن ما در (متروپول)
 زندگی میکنیم و هر صنعت کاری را محلول میمانیم . راست است که شما استعمارگر مقیم مستعمر نیستید ولی بیشتر از آنها هم نصیب
 آنها بیشتر از شما هستند . شما آنها را با نسوی در با فرستاد ایم ، آنها شما را شروتند کرد ایم ، شما آنها از پیشتر گفته بودید که
 اگر زیاد خون بریزند یوانی از نوک زبان تک پشان خواهد کرد عین د ولتی که هر د ولتی میخواهد باشد سیند شما جراجو
 و جاسوس در خارج میگردید و ولی بعد از اینکه گیر میافتند آنها را نشان میکند . شما ، شما می آزادی منش و شمای انسان دوست شما تیکه
 عشق بفرهنگ را تا بیصنع بپزمیرید ، جنس و نمود میکشد که فراموش کرد ایم که مستعمراتی در آید و در آن مستعمرات شما قتل عام
 میکند . فانون پهر قاتل مخصوصاً بعضی از آنها که ذیلی "مستفرنگ" مانده اند حس همکاری و عهد ردی نزد یک استعمار
گران و عوامل مستعمراتشان را نشان میدهد .

شما مستخواند فانون را داشته باشید . برای این دلیل اولیکه با مستعمران خواهد شد و شرم بگفته مار که احساسی است
 انقلابی . میباید منبتهی توان خود را از این خیال واهی نهی جد اکت . . .
 منبتهما میگویم " همه چیز از دست رفته مگر اینکه " ای اروپاییها من کتاب خاصی را میزدیم و دوا می
 در اروپا میگویم . از آن استفاد کنید .



و ایند دلیل دوم: اگر راجیهای فانیستی سورل (SOREL) را کنار بگذارد خواهید دید که فانون بعد از انگلس *Engels*
 اولین کسی که نقش خلاق و قهروراد را در پیش تاریخ روشن ساخته است . چنین نیند آید که خون جوشی و باید بختیبا از زمان کودکی فانون
 تا بلوغ عجب برای قهر بر خشید هاستند: فانون تنها خود در ثروا مفسر و نه وجود میکند ویر . ولی همین کافی است که مرحله
 به مرحله پالکتیکی را که در آکاری آزادی منشی * از شما پنهان میکند پس از او . د پالکتیکی کما را مثل او وجود آورد هاست .
 در قرن گذشته بورژوازی کارگران را در می حریر محسوب میکند . که اشتباهی ناهنجار معیوشان کرد هاست . ولی سعی دارد که
 این نکره ها را از نوع انسان بداند . جز اینکه انسان آزاد باشند . چطور میتوانند در رت نارشانرا آزادانه بفروشند ؟
 در فرانسه و انگلستان مکتب انسان دوستی د مازد نهائی بودن میزند . با اگر شاقه وضع عکس اینست: از فرار از خبر نیست هیچ
 کارگران را هم باید ترسند بنا بر این سر و گه ستعکاری پیدا میشود . فزای های ما و اربار ما در حالیکه اصل برابری است نهایی سراسر
 دنیا که در وطن ما در (متروپول) رایج بود بدور میماند اختند در باره نوع بشر مقررات خاصی را اجرا میکنند
 از آنجائیکه هیچ کس نمیتواند بدون جنایت همومش را لذت و غارت کند و به بندگی در آورد و بایکند اجل را بر آن میگردد اند که استعمار از
هنوع انسان نیست . او ترا ما مورث میگرد که این ابقان غیر قابل لمس را مبدل به واقعیت کند . دستور او همیشه که ساشین
مستعمره را تا سطح میبوی و الا تباری این آورند تا اینکه بتوان طرز رفتار حیوانی استعمارگر را نسبت به آنها توجه کرد . نمودن
استعمار و تنها هدف فز خشی نگه داشتن این مردان بند مواسیر نیست بلکه میبویند تا آنها را آزاد میتری سازد و در این راه هیچ
کوششی بر این زمین بردن آد اسوسوم آنها برای جاننشین کردن زبانهای ما بجای زبانهای آنها برای نابود کردن آنها باید و اینکه
فرهنگمان را با آنها بدیم فروگرد اند خواهد شد .
 از دستگی سنگان میکنیم . گرسنه و مرید اگر با ما نوبت کند تر را را تما میکند : ننگها بسوی د عانی بلند میشوند بعد استعمار
 گران غیر نظامی میآیند و زمینها بر مستر میشوند و بزور شلاق مجبور تر میکنند که برایشان گشکند .

اگر ما و تکدی سر بازها بگولیم بکنند ترا تسلیم شود بیست و دو وار میشود و بگردد نسبت فخر جالبترین صفتش را مشتاقا بقو
درد بر او زخم میبندند نقشه بیرحمانه تو را بدست خصمین اجرا میشود . " سرویسهای روانشناسی " و نشست و برخاست امروز بویوم
نماند هاند .

معهد ابا مع کوشی کعبه بود استعمارگر در هیچ جا بهد خلق نمیرسد . ندرت شو که دست سیاهان رامیبردند و نه در آن گولا
که لیسانس را نانی هارا برای نقل زدن سوراخ میکردند . من ادعا نمیشم که فرمکن است انسان را تبدیل بحیوان کرد . من میگویم
نه این ناردون تمهید فریاد انسان ممکن نیست ، شلاق و کشتک ، زرگزافی ، دست باید در جیب خدائی را بالا برد . ایشان کار بندگی
اینست که وقتی آدمی را بنویسند او را بزند او گاه هت میآید و هر چند که باو کم بد گفتند در آخر کار خرج پتانسان بنویله ان (۱)
از دهنش بیشتر است . بهمین دلیل استعمارگران محبوسند کمتر بشتر نفعگاره متوقف کنند نتیجه : نه انسان نه حیوان ،
مشهود بومی ، گشت خورد ، گرسمنه عمر بیشتر تر سرد است ولی فضا تساحد ی - بومی زرد ، سیاه یا سفید همیشه
سر شتور فشارشکی است : آدمی استقلال ، آرزو برگاه و دزد که با هیچ زندگی میکند و جز زور و تهدید نمیباشد .
بجای استعمارگر ، این تفاقه اوست لذت نمیرسان ، بایستی که بقول معروف صل جن گسانی را که عاقبت میکند بهلاک رساند .
و این غیر ممکن است . مگر نه اینست که باید استعمارشان کند ؟ چون نمینواند کشتار را تا قتل عاها سار شوندگی را تا حیوانیت پشیرد
دست باجه میشود و بگردد اند چه میکند ، مجلس وارو میشود و بحکم منطبقی برحکم کاره استقلال میانجامد .

نه فوری ، اول اروپایی سلطنت میکند ؟ از همین جا با زوری باخته تولى ملتفت نیست . هنوز نمیداند که این بومیها چه بومیها و روغند ؟
بگفت خود نراد پنوا آزارشان میکند تا از بیت و آزاری که اینها را بوجود شان در اند ازین بیبرد . فکر میکند که هر از گاه نسل غرایز خ فرزانو
مصرف یگریدید از نخواهد شد . کدام غرایز ؟ غرایزی که بندگان و لاماع را بکشتار ارباب امید ارد ؟ چه عود را این غرایز برحی
خود ترا که علیه خود تر برکشته باز نمیشناسد ؟ چه عود روحش گری این د عقانان معلوم وحشی گری خود استعمارگر کش را
که سوراخهای پوست آنها را در خود فروبرد . و از آن هم نمیتوانند علاج یابند باز نمیباید ؟ دلیلش ساده است . این شخص
منکر جابره قدرت و غلبه عولش کرده و میترسد که این قدرت را از دست بدهد و بگردست پادشاه نیست که او هم انسان بوده
خود ترا بجای شلای و تفر میگرد و باین نتیجه رسیده که خیاب میکند اهلی کردن " نژاد های پائین " بوسیله آماد
ساختن و تربیت بازتابهای (Refflexes) آنها بدست میآید . حادثه انسانی و خاطرات محوشندنی را فراموش میکند و
مخصوصا این هست که شاید هرگز ندانسته :

مالین چیزی که هستیم نمیشویم مگر بوسیله ندر روئی و قطنی آنچه که از ما ساخته اند . سه نسل ؟ از همان نسل دوم
پسران بحدتر چشم باز کردن دیده اند که پدرانشان را کنگه میزنند بزبان امراس روحی پسران برای قسه عمرشان " جیرجه
دار شد " اند . ولی این تهاجمات بی دربی بجای اینکه آنها را وارده تسلیم کند بد ترد و تناقضی غیر قابل تحمل می
اند از شان که اروپایی در بریاورد سرور را خواهد دید . بعد هر چند هم که این پسران را هم به توبه خود " تربیت "
کند و خجالت و درد و گرسنگ بیاموزند شان جز اینکه در وجود شان خشکی آتل فشان و متلاطم برانگیزند که قدرتش برابسر
فشاری است که بر آنها وارد میآید کاری نخواهند کرد . میقتید که این عاجز زور و قدری نمی شناسند ؟ البته . اون زور را
آن استعمارگر است و بزور ای از آن استعمار شده میشود باین معنی که این زور همان زور اولی است که بیرون مای جهد همانطور
که تصویر از اعماق آئینه بسوی ما میآید . اشتباه نکند توسط این گستاخ و فضا و تلخ که توسط میدان اتمی بکشتار ما
توسط انقباض دائم عضلات قوی که از انبساط بهم دارند ، اینها آدم اند ، چون استعمارگر میخواست غلام بنویکشانند و این
آدمیت شمره مبارز با استعمارگراست . کینه کور و غلط تنها کینه آنها است : ارباب کینه اینها را برمی انگیزد چون
میخواهد حیوانشان کند و توفیق در هم شکستن این کینه را نمی یابد چون منافعتش در نیمه راه متوقف میکند . بدین ترتیب
این بومیان در وضع در اثر قدرت و عدم قدرت ظالم هنوز از جنس انسانند قدرتش و عدم قدرتی که در وجود آنها تبدیل به رد
و استتکاف لاجوجانه سرنوشت حیوانی میشود . بقیه موضوع ساده است . اینها تنبلند البته که این تنبلی نوعی خرابکاری
است . مزبور و دزد نذالته ، دزد پهای کوچک آنها شروع مقاومتی است هنوز نامتشکر . این کافی نیست . بعضی هانسان

(۱) در متن لغت مرغان آمده ولی بهر صورت منظور انسانی است که با او مثل حیوان رفتار میشود .

باد ست خالی روی ننگها میباید از تند و باین ترتیب خود را میشنا ساند و بخود اعتبار مید هند .

اینها قهرمانان آنها باند ، بعضی دیگر با کشتن اروپا تهاجم میبوند . استعمارگر این هر دو گروه را میکشد زجر این درد ان و شهید ۱۹ تود ها و خوشنزد هرا بهیجان میآورد .

وحشت زده ، سلسله: در این مرحله نوین تهاجم استعماری در رون استعمار زد و مجال توحشتنا بناشته میشود . از این گفته نظرم تنها ترسی نیست که در مابیل و مسائل قطع تمام نشدنی ماحس میکند بلکه همچنین ترسی است که خشم و غضب شد بد خود شان در آنها بوجود میآورد . استعمار زدگان بین سلاحهای ماکه آنها را هدف قرار د اند و هوسهای هولناک کشتاری که از تند نشان بالا میآید و آنها با نشان نمیشناسند گیر کرد اند . چون این قهر آنها نیست بلکه بازتاب خود ما است که بزرگ میشود و آنها را از عهدید رد و اولین حرکت این ستم بدگان پنهان کردن خشم اعتراف نکردنی است که علم اخلاقی ما و آنها محکومتر میاند و با وجود این آخرین سنگر انسانیت آنهاست . فنانسون را بخوانید خواهید دانست که

نساتوانی جنسون کشتار ضمیر ناگامو محرک همگانی استعمار زدگان است . این غضب با فشار تده از آجائیکه نمیتواند بیرون جسد و در خود میگردد و ستم کشیدگان را متلاشی میکند . برای رهائی از آن به کشتار بید گرمی برد ازند ؛ قبائل از

آجائیکه از مابله باد شمن حقیقی نا توانند باید بگر میبندد . و برای حفظ گسترش رقابت بین قبایل میتوانید به سیاست استعماری اعتماد کنید بسرد اد ری که با فو بیروی برادر رش میکند تصور میکند که یکبار بر او همیشه تصور میفری خوار و لذت

مشترکشان را ازین میبرد . ولی این قربانیهایی که فواره ای عطش خونخوارشان را تحقیق نمید هند . اینها از رفتن چولی سلسله با باز نمی ایستند مگر اینکه عهد ستمناشوند ؛ این بری شدن از انسانیت کاتان طرد نمیکنند و خود شان به اراده

خود شان پیشرفت آنرا تسریع مینمایند . در زیر نگاه تسخر آمیز استعمارگر خود شان را با سد های فوری طبیعی علیه خود شان مجبوس میکند ؛ گاهی با احیای افسانه های کهنه هولناک و گاهی با مقید کردن خود با ابد هیس و دقیق ؛ بزرگی ترتیب

وسواس گسرفشار با بخورد تحمل کردن عادت اجتنون آمیزی که هر دم طلبش میکند از خواست صیق خود میگریزند . آنها سیرقتند ؛ چون رقص سرگردان میکند و بدون اینکه خود ملتفت نشوند اد ای "شسه" ایرا که نمیتواند بگویند و قتلها را

که جبر اشارتگش را ند ازند در میآورد . در بعضی نواحی باین آخرین وسیله که مصرف وجود " نام دارد متوسل میشوند ؛ از جزینکه رقد بیم بد صد هسی کاملاً ساد هونوی ارتباطین مومن با مدت سات ود ک ساحی علیه امید یو خفتد رستمیکند .

خدا این در روی و اخل و د شان میشود و قهر و غضبنا تراحت تسلط در میآورد و آنرا تا بیحالی کامل استعمار زد بصورت وحشتبید رسد هند . در عین حال این شخصیتهای عالی از آنها حفاظت میکند بدین معنی که استعمار زدگان برای رهائی

از تعلق استعماری ستمد امان تعلق و مذ هسی میهوند . تنها نتیجه رآخر کار اینست که در نوع تعلق را با هم تحمل میکند و هر تعلق وانگیاری راتعلق دیگری تحکیم میکند . بدین ترتیب در بعضی از امرای روحی مخیالاتی که از فرط است بستوه آمد هاند ،

صبحگاهی تصمیم میگیرند که صد ای فرشته را بشنوند که درود شان میگیرد در می ستاید شان ولی باین دلیل شوخی و تسخر خاتمه نیاید . از این برستانیش و تسخر تناوب میباند . این نوعی دفاع و پایان آنهاست ؛ موجودی تجزیه شده که بسوی جنون میبرد .

شیر میبندد تیره بخت که باد فت تمام انتخاب شده اند " گرفتاری" جن زدگی را که در بالا کتسم و فرهنگ کفر با باد ارد اما فکند . خواهد گفت که اگر شما بجای آنها بودید خدا این در روی را به فرهنگ کفر ترجیح مید اد بد . همان حالا فهمید بد .

معیند اندگالا چون نداجای آنها نیستید . هنوز خیر و الا می دانستید که آنها نمیتوانند انده ایکنند ؛ انبار میکند . در د نیباد ازند ود چلا جن زدگی هستند ؛ تمام شب را میرقصدند و صبح در کلیسای شنیید و عطر عهد یک راه سل مد هند .

روز بروز تنگاف بد شتر میشود . در شمن ما به برادر را نترخایان میکند و عهد ست مام میشود . برادر را شرم همان کار را میکند . حالت (بومی گری) بیماری عصبی است (بیماری عصبیت) که توسط استعمارگر با رضایت استعمار زدگان در وجود شان وارد

شد هر دم تقراست . سرنوشت انسان مغالیه کردن در عین حال آنرا انکار نمودن ؛ تناقضی است انفجاری و بهمین جهت همانطور که مید انبیه فخر میشود . و ماد عصر انفجاری رسد تحکیم . کافی است که افزاینده الید بر قحطی بیفزاید ؛ که نوزاد آن از زندگی

کردن کمی بیشتر از مردن بهر اسند ؛ میل قهر همه سد ها را در عهد و اهد شکست . در الجزایر ، آنگولا ، اروپا تهاجم را جلوی چشم هم میبندد . این مرحله نف سرالائی است . سومین مرحله قهر ، قهریست که با باز میگردد و ما را ضربه

میزند و ما باز مثل د فعا شقیل نمیفهمیم که این قهر و غضب خود ما مان است . آزاد نشان ما شو میهوت میباند ؛ آنها قبول دارند

کما باند از کافى با بوسهها مؤدب نبوديم که قبول میکنند که دار لانه نروم افلاک تریور که ناند امکان بعضی حقوق را آنها اعطا میکردیم چیزی جز این نمیخواستند که جمعی از این بوسهها را به من مصرف در این محفل سرسسته ای که عمارت از نوها سفید بوستان است بید بزند . ولی این طغیان و خبیان و جنون آمیز تناوتی بین آنها و استعمارگران عالم بود نمیتواند . در سنجی با معقیم کشور استعمارگران را احتند اینها سرنوشته حقیقی بوسهها و ظلم و ستم است . اما این را که آنها میباشند میباشند که قبا آنها را معکوم نمیکند چون میداند که آنها آنها را میباید برای برانگیختن آنها کرد . ما هم . ولی با وجود این میگویند هر چیزی مدی دارد این جنگندگان حق اینست که خود نشان را آفاتش نشان دهند : این بهترین وسیله ای است که ثابت کند : انشانند . گاهی در مواشان میکنند "شما خیلی تند میروید مادر بگر از شمار فاع نخواهیم کرد" . آنها نشان همنست این پشتیبانی شما در آن میخورید که خود شما ترکید . بعضی شروع جنگلن همگی منفعت این حقیقت سخت و ناگوار شده اند . (همه ما یک پیخ هستیم) همما از آنها بهره کشی کردیم بنا بر این آنها الزامی ندارند امری را ثابت کنند و با آفانشان باشند و رفتار بهتر با کسی نخواهند کرد . یک وظیفه و یک هدف به بیرون راندن استعمار بهر وسیله . عاقبتترین ما حاضرند اینها قبول کنند ولی نمیتوانند این زور آزمایی را که درون انشانها " برای انظار منشور انسانیست بخود بکار میبرند وسیله ای غیر انسانی ندانند . زور این منشور را با آنها به مید ولی بعضی کنند که با اید اما تملح جوانه آنرا سزاوار باشند . ارواح عالمی ماطر طرفدار تبعیض نژادی هستند نفعشان در این است که فاسون را بخوانند برایشان نافع است : فاسون بخوبی نشان میدهد که این قهر طمع نشدنی نه طرفان نیست و افسی نهر ستا خیز غرایز وحش ونه حسی نتیجه کینه توزی بلکه نمود انسان است در حال از نوسلختن خود .

فکر میکنم ما این حقیقت را ندانسته و فراموش کردیم . اثرات راهیج ناز نوازش باک نخواهد کرد . تنها قهر است که میتواند آنها را از بین ببرد . استعمار زده . بیماری استعمار زدگی (عصبیت) خود را با بیرون کردن استعمارگر به زور اسلحه علاج میکنند . استعمار زده با انفجار خشنش شفافیت از دست رفته خود را بازمیابد . اوردهمان حد یک کشور را میسازد بوجود خود میبرد . از دور جنگ ترا پیروزی بر بریت تلقی میکنند ولی همین جنگ مبارت با آزادی در رجن جنگنده میکند و در وجود او خارج از او ظلمات استعماری را به ریح پایان میکنند . این جنگ از همان ابتدا اشک است بی امان . با باید خوی زده مند و با خوفات بد بنمعی که با خود را بد ستاز هم باشید گپها زنده گی قلبه بد بسیرد و با یکثانی زمان وتولد را بد ست آورد .

وقتی در هتاریان تفنگ بد ست میگیرند افسانه های کهن رنگا زوخ میبازند و فیدو یکی پس از دیگری سرنگون میگردد . سلاح مجاهد انسانیت اوست . چون در اولین مرحله قیام باید کشت کشتن یک اروپایی با پندتیر و نشان زرد است انهد ام تو آهنگور ستم بد . انسانی مرموع انسانی آزاد بجایماند . برای اولین بار خاک وطنی را زیر کف پایش حس میکند . در این هنگام ملست از اورد و زمینشود هر جا میبرود و هر جا هست ملست آنجا است نهد و رتر . بسیاری و مفهوم ملست و آزادگی یکی است . ولی چلز این اولین حیرت زگی اثر استعماری عکس العمل نشان میدهد با با پندتیر شده و با باید خود را یکشن در اد . اختلافات قبیله ای تخفیف مییابند و نه نیستی میگرایند غنضت برای اینکه چنین اختلافاتی انقلاب را در خطر صاند از و سپهر طوع و عنبر بران اینکه کار چنین اختلافات جز انحراف نهر بسوی دشمنان دروغین نیست . وقتی این اختلافات مثل کسگر باقی میماند برافایسته عمل استعمار را تحفظ میکنند .

ملتهراه میافتد و بسیاری هر برادر رفاست که برادران دیگر میکنند . مهربانری آنها هم آنرا کفایسته نسبت بشمار دارند برادر آنها را اینست که هر که امشان اروپایی را کسوهیا هر لحظه دیگر میتوانست بکند .

فاسون بخوانند گانش خود خیزی و خود جوشی . ولزوم و ظلمات تشکیلات را نشان میدهد . ولی وسعت کوشش هر چه باشد با هر پیشرفت کاری وجدان انقلابی عمیق تر میگردد . آخر این عده ها محوم میشوند : که میتواند بینوا را (ممنده عدم استقلال) نزد سربازان تررهاش بخت ملسی) صحبت کند .

د هتانی که چشم انداز شده است از احتیاجات تر آگاه میشود . تا بحال این احتیاجات خشیکشند نرولی در این قهر ملسی سیران اینکه بتوان پنج سال با الجزایر هشت سال متاومت کرد - ضرورت نظامی اجتماعی و سیاسی از هم باز شناخته نمینوند . جنگ با غرض مسئله فرماندهی مسئولتها هم کنند . ساختمان و ترکیبهای جد بد را بوجود میآورد که اولین نهاد های صلحند . چنین است کساف در میان آداب و رسوم جد بد فرزند الغورالزور کفمیخ و هولنات است . انسانی که وجود حق در حال پیدا ایش و حق که هر روز در آن جنگ بد بد میآید مشروعتش میدهد . با آخرین استعمارگر کشته شده و با آخرین استعمارگری که در کشتی مریض نشسته و با آدم شده (مثل آنها شده) نوع اقلیت از بین میبرود و جای خود را برادر ری سوسیالیستی میدهد . این بازگانی نیست . این مجاهد مراحل را زیر پایک ارد . بد بهی است که او جانش را بخاطر نمیداند از کتازه هم سطح پیروم اروپایی مضم

salvat.com

اروپاگرد و شکلیاتش را بنگرید شاید کامی حوابه یی بیسن فسو (*Disen-Bien-Plog*) (۱) جد ید یرا
 مینید ولی مغمش باشید که واقعا روی آن حساب نمیکند. فظیر وگد ائست کدر میان بد بختیتر علیه ثروت مند افی که قویسا مسلحند
 میچنگد و درانتشار بیروزها و قشعی وانطب بدون اینکه منتظر نبود کمر به دل آتوبیکردن و غسته کردن دشمنان می بندد .
 بد بهی است چنین کاری بدون قربانی در انهای عظیم و هولناک نیست . ارتش استعمار و رنده ویرجده میشود . محاصره ،
 توفیقها در دسته جمعی عجم آورید سنگ بریدگان ، مأموریتها ی عظامی تشبیهی و کشتار زنان و کودکان . استعمار زده همه اینها
 مه اند . این انسان نوزندگی خود را از آخر آن شروع میکند . خود را مرد های بالقوه میدانند .
 کشته خواهد شد . نه تنها خنجر کشته شدن را قبول کرده بلکه مطمئن است که کشته خواهد شد . این مرد های بالقوه زن و پسرانی را از دست
 در ده و آنند رنزع و احتضار چشمه ید . که پیروزی را بهتر از زندگی میخواهد . از این پیروزید یگران استفاده خواهند کرد نه اولی
 اند از خسته و فرسوده است . ولی این خستگی قلبی که راصل شجاعتی تصور نکردنی است . ما انسانیت خود را در این سوی هرگز
 نا امید و عا بیجا و در آن سوی رنجها و مرگ . ما نخدمت انسانان یاد بود ایم . عو شان اوست .
 فرزند است و انسانیتش را از این قهر بیرون میکند . ماعلی رغامو مرد بود بی اولی رغامو می بود . مرد ید یگر : از جنسی بهتر .



در اینجا فسانسون میباشد . راه را نشان داده سخنگوی جنگدهگان ، فسانون اتحاد و وحدت افرا را
 علیه هر نوع اختلافات و عر ووع "خصوصیت جوشی *Particularisme*" نقاضا کرده . منظور نر هم همین بود . اگر میخواست
 بخور کامل ید بد تاریخی "استعمار زد ائی" را تشریح کند میبایستی از ماسخن گوید و این یقیناً موضوع کتاب او نیست . ولی وقتی ما
 کتساب را میچنگد اریم علی رغام نویسنده آن در ماتعقیب مینود چون مافد و رطشهای در حال انقلاب را احسار میکنیم و این قدرت
 را با قدرت پاسخ میدیم . پس نا بر این مرحله نویسی از قهر مو جود است و اینها را باید بخود ببرد ازیم چون این قهر همان قدر
 که بوس بروفی را تغییر میدهد ، در حال تدبیر ما است . هر کسی آزاد است آنطور که میخواهد بیان کند ولی خدا کند که بیاند پیشد
 در اروپای امروزی که گنج ضرباتی است که با و وارد میشود ، در فرانسه ، در بلژیک ، در انگلستان کوچکترین انحراف و بازگویی
 فکری همدستی جنایت آمیزی است با استعمار . این کتاب کوچکترین احتیاجی بقدره نداشت مخصوصا که برای ما نوشته نشده است .
 با وجود این من مقدمه ای نوشته ام تا در بالکنیک و نا تا آخر ادامه هم مارا نیز ای مرد اروپا از جنگ استعمار بیرون میکند
 بدین معنی که بوسیله عملی خونین استعمارگری را که در هر گد اهاست میرانند . اگر آنها متشنش را در اری بخود بنگرد بهیچینم چشمه ایم .

نخست باید با منظره غیر منتظره ای رو برو شویم : استریتز مکتب انسان دوستی ما و بدین لغت اوست : "زیبا نیست ، بشر دوستی
 ما جزایده لوزی دروغ گوئی نبود . اید لوزی ای که توجیبی عالی غارتگری ما بود و ظوا امر زیبا و فریبنده آن تهاجمات ما را ضمانت میکرد .
 ظرف ارا ندم خشنوت خوب وضعی دارند !! نه قربانی ونه مسرغضب !! بزئید بیجات ! اگر شما قربانی نیستید محققاً
 بد اندید وقتی در ولتی که شما پان رای را داده اید و ارنتر که برادران جوان ما بدون تردید و پشیمانی در آن خدمت کرده اند اقدام
 به کشتار دسته جمعی میکند . یقیناً مسرغضب محسند . و اگر هم قربانی بود و خیر یکی در روز زندان رفتن را انتخاب میکنید فقط
 برای اینست که گشتان را از آب بیرون بکشید . ولی بیرون نخواهید کشید میبایستی که این گلم نا آخر در آب بماند . و از آن
 بماند . و بالاخره اینرا در رند کنید : اگر قهرام شب شروعید و استعمار و سنگری هرگز در این دنیا وجود نمیداشت شاید روش غیر
 خشنی که شما نجویز میکنید میتوانست و عوار آرام کند ولی اگر سراسر رژیم تا افکار رواند یسه های تمیز خشن " شما پرورد و سنگری ای

(۱) نام محلی است آخرین نبرد و آخرین شکست فرانسوها در هند و چین .

هزار ساله است و بی حرکتی شما چرا اینکه شمارا در صف دستگران قرار دهد کاری نیست. شما خوبید انبکه ما غلا و فلزات و بعد نفت قاره ها و نورابه یغما برد بویه پایتخت کهنمان آوردیم. نه بدین نتایج عالی: تاخبا، تکلیبا ما بزرگ میایندتهای صنعتی و بعد وقتی که بحران اقتصادی ای نهید بد مان میگرد بازارهای مستعمرات برای تخفیف وانحراف آن در اختیار ما بود. اروپای غرق در ثروت انسانیتنوابه ما کشتی افراطی کرد: هر انسانی در مملکتنا یعنی یک شریکیم چون همه ما از استعمار استعماری استفاده کردیم. این قاره با قرون گذشته هم نظریه فاسون بحق میگید. بالاخره مانق خود شد.

کوکو C.C.T. از اریس عمیانی میشد " این شهری که همساز خود نر فرمیزند " ولی آیا اروپا غیر از این میگد؟ امریکای شمالی و این غول فوق اروپا غیر از این میگد؟ چه جز خوانی و خردمندی: آزادی، برابری، برادری، عشق و خوشبختی، وطن و جسد انم؟ اینها مانع از این نبود که ما در عین حال نطقها را در باره تمعیر نیز بشکیم: لگای کثیف عجب بود کثیف عرب کثافت آدمهای خوب - آزاد مورثوسینحوی استعمارگران نو - اما میگردد که از این رفتار غیر منطقی متعجبید. اشتباه ما سو: نیت: چیزی منققی ترا از این نوع بیشتر و ستر آلوده به تا میوزادید در مملکتنا میشد چون اروپائی انسان نشد مگر با ساختن نندگان و غول و درها، ناوقتی که بومی گری وجود داشت فاجاین شیاد میبرد استنشند. در نو انسان تاملی معنی به برابری انسانها بد میشد اما اعمال و عادات واقعی تر اینها مد داشت. در آنسوی درها نژاد از نژاد انسانها وجود داشت که شاید هزار سال بعد از این تو ما سخاوت استبحاالتونها ارتفاع باید. خلاصه انسان با ندهنی آدم اشتباهیند. امروز بومی حقیقت وجود خود را انسان بد حد و یکمرتبه معنی ما گذاشت و در رسته بود ضمنی آشکار میشود: نه درهای کمزور به بیشتر اقلیتی بشی نبود. بد تر از این از آنجائیکه دیگران خود را اعلی رزم ما انسان میگردد چنین معلوم میشود که ما در نژاد انسانیم، نده ما سر نشتعقلی شان را مینمایند: مجمع زردان. از نژادهای عزیز ما پروبالشان را از دست میدهند. از نژاد دیگری از این ارزشها نیست که بدون آفتکشاند. و اگر مالی لازم آید این کما غیر شرابخا غریب آوردید.

قد رمرانه دستودل بازار است / دستودل بازار ۱۹۹۴ پرمینیف Siff چی؟
 این هشت سال جد و جویانهایه بقیه محون بیار از بیستون الجزایر میباشند چی؟ ولی اینرا بد اندید که کسی ما را از این فتنه مید انیم
 همه چه رسالتی خدایت کردیم ملامت نسکید چه ما را رسالتی نبود ما است این خود کف دستودل بازی است که جای حرفی دارد
 این کلمه زیبای دلفنازی که یک معنی بیشترند ارد: اعضای حقوق.

در میان مردان روبرو آزاد، و نسو کسی را قدر رگاتمازی است که چیزی به کسی بد حد هر در همه معنوی را در است. و نه با روزی کسند. خود را بسازد خوبتر و همه ساکنان کر زمین نخواهد بد داشت بلکه خود را واحدی بد اندیشی و نامشخص از جمع قلوبین بازی استیم. شما کار بدون زحمت تمام خواهد کرد. گامی است که برای اولین و آخرین بار تقوی های انسانی خود را که در حال مرگد بنگریم، چگونه میتواند بعد از بوجود آمدن انترافیت و ن انسانها بی که وجود آورنده بحباتا داده اند چند سال قبل مفسر توجه گریور و بازی و استعمار برای دفاع از اروپا چیزی جز این پیدا نکرد بود " مسافرتشستستیسپولسی
 لا ایل پیشمانی سرمان میشود. چه افسر اقی! در قدیم قاره ما ناجی های دیگری داشت: پارتئون، سارترس غرق بشر و اسوانتیا. امروز همه مد انیم که از نژادها چیست. امروز اگر کسی ادعای بدجات ما را از غری شدن میکند از ای احساسی بسیار مسیحی از گشکاری ما است. همانطور که می بینید کار تمام است. اروپا در حال غرق شدن است. چه شده است؟ عجب جز اینکه تا امروز ما فاعلین تاریخ بودیم بحال موضوع تاریخ شدیم. رابطه فوایهم خورد ما استعمار زدائی در جریان است.

تتها کارن آد مشهای حرفه ها مامیتوانند بکنند انستکه تحفقتن را پتا خیر اند از نژاد. تازه برای این کار میایست که کشورهای استعمار گریه میوزر نشان را بتاراند از نژاد و همه فوایشان را در روبروی شما جبارا بشکستفتی میشود تجهیز شدن. ما امروز وحشیگری در بین استعمار که باعث افتخار مشکوگفروها Bugess (نام یکی از استعمارگران معروف فرانسه) شده در برابر بزرگتر بار می با هم ولی کافی نیست. سرانجام آنجزایر میفرستند مد تعفت سان آنجا میمانند بدون نتیجه. معنی قهر تغییر یافته است وقتی ما فاتح بودیم قهریکاری بر بدین اینک شما را این زورگوشی لظه ای بمانند. زورگوشی ما در دیگران را تجزیه و تپاه میگرد و ما - ما انسانها انسان و دشمنان دست ورد میماند. استعمارگران کشفعت متحد شان کرد بود بر

خانیات مشیزنکشان نام برادری و عشق مینهادند . امروز همان فیر که رعمه جاجوش گرفته شده است از طریق سربازان مابوی ماباز میگردد و رما جمع میشود و تصرفان میکند . تحول در جهت فکر معضلا نشروع میشود . استعمار نیز به از نو ترکیب می یابد و ما سافراطیون و آزاد منشها - استعمارگران مقیم مستعمراتو استعمارگران مقیم مترویل تجزیه و تباہ می شوم . هاری و ترس از هم اکنون سخت و فریان استوخود را غلتانده و عمر بد کسی های الجزایر نشان میدهد . حالا با کتید وحشی ها کجا هستید ؟ بر بریت کجا سنا ؟ این جنایات هیچ چیز کم ندارد حتی طبل و دیمک (تمام نام) : هنگامیکه اروپایی مشغول زنده سوزاندن مسلمانها هستند برق مانیتها در الجزایر نوای "الجزایر فرانسوی" رامینوزاند . همانطور که فانسون متذکر میشود مدت مدید نیست روان شناسان در کنگره ای از جنشاپت کاری بومیها غصه میخورند . میگفتند اینها بعد یگر امیکند و این کار صیعی نیست . **کلمتی** الجزایری باید رشد نیافتد . در افریقا مرکزی روان شناسان در یگری تابها کرده اند که "افریقای خلیلی کم قیمت های پیشانی (فکری) را استعمال میکند ."

این دانشمندان بهتر است که تحقیقات خود را در اروپا و مخصوصا در نزد فرانسویها تعقیب کنند چون ما هم از چند سال باینطرفی بایستی به تبلی پیشانی گرفتار شده باشیم "میهن پرستان" همیپنانشان رامیکندند و در صورت غیبت در این خانه آنها را منقحر میکنند . این تازه اول کار است . چنگد اذلی برای یائیز با بهار آینه و پیرو نیوشده است . معهد اپیشانیهای ما وضع کاملا خوبی ندارد فکر نمیکند که این در اثر آن باشد که نتوانسته ایم قهر بومی را خرد کنیم و قهر بر ما باز میگردد و در ریاطنمان جمع میشود و فری میگیرد ؟ وحدت ملت الجزایر جدی ویرانگی ملت فرانسوا باعث میشود .

همچنانکه سلکت استعمارگر قبایل سر قصد و خود را برای جنگ میبیا میبازند . چون و احوال یوانه های خشمگینی هستند که میخواهند میبازند . وحشت افریقا ترک نشک و در اینجا مستقر شده است .

شوم شکست خوردن از بومی را با خون تلافی کند و بعد هم یگرانی که همانقدر مقصر و گناهکارند - بعد از آدم نوری و آدم کسی های ما میبایم چه کسی بکوچه آمد و گفت بس است - ولسی اینها آزاد نشان کردن گفتها و کلمه های چپ شل و ول متین ترند . در آنها نیز تب و بد خلقی بالا گرفته است . چه ترس خشمنازها بوسیله افسانهها و آداب پیچید های پنهان میکند تا بحساب هم رسیدن نهایی وساعت حقیقت رابنا بخواند ازند .

بومی ها جاد و گری بزرگ نهاد اند که کارش اینست که بهر قیمتی شده ما را در تاریکی ظلمت نگه دارد . ولی همه اینها بی فایده است . قهر و غشی که دستهای خواستار آند و دست د یگر آنرا پس میزند و در خود میگردد . روزی در متسی **METS** منقحر میشود فرد ای آنروز در **Bordenax** گذر کرد و میرانجا خواهد گذشت . این بازی تمس استجه نوبه خود قدم به قدم ما را راهی میبایم که به بومی گری میانجامد . ولی برای ایننگسا کاملا بومی شوم بایستی که استعمار شدگان سابق وطن ما را تسخیر کنند و ما از گرسنگی بمیریم . این اتفاق نخواهد افتد افتاد خیر این استعمار منحنظ و معزول است که بر ما حکمیراند و تصرفان میکند این استعمار است کمزوری

بر ما خواهد گذشت . اینست خدایان ما اینست **لوا** و **لوانما** با خواندن آخرین قسمت کتاب فانسون اطمینان خواهید یافت که بهتر است انسان بومی را در کمال بد بختی باشد تا استعمارگری پیش افتاده . صلاح نیست که ما بولیس مجبور باش در ساعت در روز شکجهده چون - باین ترتیب اعصابش در هم میشکند مگر اینکه بسود خود قدغن کنند که هر غضبها ساعات اضافی کار کنند . وقتی که میخواهند روحیه ملت وارثش را با سختی قوانین حفظ کنند صلاح نیست که ارتش و انما روحیه ملت را بکند صلاح نیست که کشوری با سختی جمهوری صد ها هزار جوانش را بدست افسران چتر باز سپارد صلاح نیست هموطنان شما تیکه حقیقتا همه جنایاتی را که بنام شما انجام میشود میشناسید صلاح نیست که یک کلمه را این باره حتی بروحانان نگوئید از بیم اینکه میباید مجبور بد اوری در باره خودتان شوید . اول نمیدانستید - قبول -

میگم - بعد شک کردید امروز میباید ولی باز خاموشید و هشت سال سکوت انسترا پستوتیاه میکند .

بیبور و امروز آفتاب خیره کننده شکجهده راج تا پیش است و همه کشور را روشن میکند . روز بر این روشنائی کوچکترین خنده های نیست که دست بد آید چهره ای نیست که برای نپهان کردن خشم ترس بزندانگد علی نیست که تنفرها و همدستی های ما را آتکار نسازد . امروز کافی است که و فرانسوی همه یگرا ملاقات کنند چند و در میانشان سیز شود . وقتی من میگویم یک

جد و ردیم فرانسه نام کشوری بود مواظب باشم که در ۱۹۶۱ نام شروز **de rose** نباشد .

آیا علاج خواهیم یافت ؟ بله . مثل نیزه آشیل غضب میتواند زخمی را گزند بهم آورد . امروز ما آخرین درجه زنجیر شده

ارورسراف شده و بسیار ترسیم . خوشبختانه این برای آریستوکراسی استعمارگانی نیست این آریستوکراسی ناموقی که

کاراستعمار کردن فرانسویها را پایان نمیدهند نمیتواند مأموریت تأخیرش را در الجزایر انجام دهد. ماهروز در مقابل زد و خورد عقب می‌نشیند ولی مطمئن باشید که این دعوا اجتناب ناپذیر است. آدم کشها با آن احتیاج دارند و با ما سرشاخ خواهند شد و ما را خواهند کوبید. با این ترتیب زمان جادوگران و مهربانان پرستی پایان می‌یابد. بایست با جنگید و با دزدان آنها بگردد. این آخرین جمله پانکیک است. شمال این جنگ را محکوم کنید ولی جرأتند اید که خود را با جنگندگان الجزایری وابسته و در اعلام کنید. نترسید. روی استعمارگران و آدم‌کشان مزد و نشان حساب کنید. آنها شمارا از بحر کشی بیرون خواهند آورد. شاید آنوقت اجبارا از این قهرسزوی که جنایات در برین در شما برساند بگریزید. ولی این بقول معروف داستان دیگری است. تاریخ بشر. معظمتم کزمانی کما بانهای که این تاریخ را بوجود می‌آورند خواهیم پوست نزد پانکیک شود.

۱۳

منوچهر هزارخوانی

ناظم حکمت

ناظم حکمت را در اروپا بهتر و بیشتری شناسند تا در آسیا. معذک ناظم حکمت شاعری آسیائیست اشعار او را به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و چک و مجارستانی و اسپانیائی و بیست سی زبان دیگر پیدا میکنید اما نه به ترکی (۱) و معذک او جز به ترکی شعر نگفته است. طبع آثار او در ترکیه منتهی است و جرم شناخته میشود با آنکه ترکیه تا کنون شاعری چنین بزرگ نداشته است. به قول سارتر زندگی او نمونه کامل زندگی یک هنرمند و روشنفکر مبارز است اما خودش با آن که سراسر زندگی و هنرش وقف ملتش شد عقیده ندارد که دین خود را به میهن و به بشریت ادا کرده است در پایان یکی از آخرین اشعارش که سرگذشت خود اوست میگوید:

امروز در برلن در حالی که از درد غربت مثل سگی دارم میتکم نحتوانم بگویم که مثل یک آدم زندگی کرده‌ام

ناظم حکمت در سال ۱۹۰۲ در ترکیه به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۳ در غربت مرد. تقریباً نیمی از زندگی او در تبعید گذشت و از آن مقدار زمان که در وطنش زیست نیمی را در زندان گذراند. در هیجده سالگی آتاتورک او را به مسکو فرستاد تا در دانشگاه آنجا علم الاجتماع بخواند. چند سال بعد هنگامی که به ترکیه بازگشت از راه همکاری با پاره ای از روزنامه ها و ترجمه از زبانهای خارجی نان میخورد. در سال ۱۹۲۵ به هنگام شورش کرد ها او را به ۱۵ سال حبس محکوم کردند. ناظم حکمت به شهری گریخت و دو سال بعد دوباره به میهن بازگشت. بین سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۸ مرتب یک پیش در زندان بود و یک پایش بیرون. از ۱۹۳۸ به بعد هر دو پایش در زندان بود. دادگاه سری نظامی او را به جرم تبلیغ مرام اشتراکی در ارتش به ۲۸ سال حبس محکوم کرد. سیزده سال بعد در ۱۹۵۰ بر اثر فشار شدید محافظ روشنفکری اروپا و خاصه فرانسه ناظم حکمت از طرف دولت ترکیه آزاد شد. آزاد که نشد تغییر زندان داد چه از خانه اش حق خروج نداشت و به طور مرتب هم به مرگ تهدیدش میکردند. به ناچار ترکیه را ترک کرد و به شوروی رفت اما دل او تا به آخر در ترکیه ماند. یا بهتر است بگویم که ترکیه هم با او و با اشعارش تبعید شد. ناظم حکمت تنها یک ترک نبود ناظم حکمت خود ترکیه بود! اما نه ترکیه قرارداد های نظامی و دست نشاندگی سرمایه داری. ترکیه رزمندگی در راه آزادی و استقلال و ترکیه صلحجو. شست سال عمر کرد و مجموع محکومیتش به ۵۶ سال رسید ولی بیش از شانزده سال زندانی نبود باقیش تبعیدی. هر چند که در شوروی او در محیطی بود که دست میداشت و در آنجا میتوانست هر آنچه میخواهد بگوید و بنویسد (۲) اما از فکر ترکیه و غم ملتش یک لحظه هم فارغ نشد. سراسر اشعار زمان تبعیدش بوی فراق و درد غربت میدهد. در همان شعرش که در بالا به آن اشاره شد میگوید:

xalvat.com

بعضیها انواع کوناگون ماهیها را میشناسند
من انواع جدائیها را
بعضیها میتوانند از بر نام ستاره ها را بگویند
من نام دردهای غربت را

عشق ترکیه و ملت ترک الهام بخش دایمی اوست. از چهارده سالگی به بعد به قول خودش شغلش

- ۱- در سال ۱۹۵۴ منتهی از اشعار ناظم حکمت به ترکی چاپ شد اما در صوفیه برخی از اشعارش هم - به طهر براننده - به ترکی در شوروی چاپ شده است.
- ۲- به ویژه نمایشنامه ای به روسی نوشت به عنوان (آیا ایوان ایوانوویچ وجود داشته است) در دم کثیر شخص پرستی که در همانجا نمایش داده شد

شاعری بود اما شاعری در خدمت خلق • او هیچ شگفتی که از درد ملتش حکایت نکند و شعری نسرانید که مال ملت ترک و هم زنجیران آسپاسی و افریقانیش نباشد • حتی اشعار عاشقانه و احساسات شخصی و خصوصی او هم ملی است •

ناظم حکمت فرزند خلق ترکیه است و شاعر آسیا و مایه افتخار جهان ادب و هنر و نمونه تمام عیاری از هنرمند در خدمت خلق و در خدمت بشریت •

xalvat.com

XXXXXXXXXX
XXXXXXXXXX
XXXXXXXXXX

شرق - مغرب

(به پی بر لوتی)

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

* اسرار!

توکل!

قسمت!

تقسیم، کاروانسرا، قافله

چشمه!

شاهزاده، خانم روی سینی سیبین میرقص!

مباراجه، پادشاه

شاهی هزارویکساله!

سرایتیه‌های صد فی به مناره ها آویزانند

زنانی که بینیشان را باحنای رنگ کرده اند

با پاهایشان هم قلابدوژی میکنند

ملاهای ریش‌سبز از میان باد مردها به نماز میخوانند!

چنین است شرق آنجنانکه شاعر فرنگی دیدش!

چنین است شرق

در کتابهایی که چاپ میشوند

یک طبلین در دقیقه!

اما نه دیروز

نه امروز

نه فردا

چنین شرقی

نبوده است

و نخواهد بود!

زمینی که بروی آن

بردگان عریان

از گرسنگی میترکند!

مملکت همه کس

جز شرقی

دیپاری که در آن حتی گرسنگی از قحطی میبرد!

انبیاء لبریز از گندم،

انبیاء اروپا!

آسیا!

به دیرک «دیرت نوت» های آمریکایی

چینی های ترا

از کیس بافته شان به دار میزنند

مثل شمعهای زرد!

بر هیمالیا

بر بلند ترین

بر خشن ترین

بر پر برف ترین قله آن

افسران انگلیسی موزیک جاز راه انداخته اند

و پاهای ناخن سیاه خود را در رود گنگ فرو میکنند

آنجا که پاریاها

مردم های سپید دندان شان را میافکنند

سر تا سر آناتولی

میدان مشق

آرمسترونک است!

آسیا کلافه شده!

شرق

دیگر هضم نمیکند

بسمان است دیگر بسمان است!

من دستم را به شما دادم
 ما دستتان را به شما دادیم
 ما را بخل کنید
 پابره‌ته‌های انقلابی اروپا!
 اسپه‌های سرخمان را در کنار هم بپازانیم!
 منزل نزدیک است
 نگاه کنید
 دیگر روز آزادی نزدیک است
 سال عصیان شرق پیش‌رومان است
 و دستمال خون آلودش را برای ما تکان می‌دهد!
 واسپه‌های ما سم می‌کشند
 بر روی ناف امپریالیسم!

سال ۱۹۲۷

حتی اگر کسی از شما
 می‌توانست
 گاو ما را که از گرسنگی مرده است جان بخشد
 جلوی چشم ما نیاید
 اگر بپوزوایست!
 حتی تو!
 تو
 بی‌پر لوتی!

از روی شمع زردی که پوست بدن ما است
 ما شپش‌تیغوس را
 به هم رد می‌کنیم
 شپشی که از تو به ما نزدیکتر است
 افسر فرانسوی!
 تو افسر فرانسوی
 آزاده با چشمان انگور مانندش را
 زود تر از چنده‌ای
 فراموش کردی!
 سنگ قبر آزاده را
 که در دل ما نشاندی
 تو چون هدنی چوبی
 به توپ بستی!

آنها که نمیدانند
 بدانند

که تو جز شیادی نیستی!
 شیاد!

که پارچه‌های پوسیده فرانسوی را که اختکار کرده‌ای
 با پانصد درصد سود به شرق می‌فروشی
 بی‌پر لوتی!
 عجب خوک بپوزوایی هستی

اگر من روحی جدا از ماده را باور می‌داشتم
 در روز آزادی شرق
 روح ترا
 در وسط میدان به چهار میخ می‌کشیدم
 و برابر آن
 چیکاره‌ای دود می‌کردم!

بشریت بزرگ روی عرشه کشتی سفر میکند
در قطاره با درجه سوم
در جاده، با پای پیاده
بشریت بزرگ

بیرون

در بیست سانی ازدواج میزند
در چهل سالگی میمیرد
بشریت بزرگ

به جز برای بشریت بزرگ نان برای همه هست

برنج هم چنین

قند هم چنین

پارچه هم چنین

کتاب هم چنین

به جز برای بشریت بزرگ همه چیز برای همه هست

روی زمین بشریت بزرگ سایه وجود ندارد

در کوچه هایش چراغ نیست

پنجره هایش شیشه ندارد

اما بشریت بزرگ در دل امید دارد

بی امید زندگی نمیتوان کرد

xxxxxxxxxx
xxxxxxx
xx
x

xxxxxxxxxx
xxxxxxx
xx
x

برادران من

با وجود موهای طلاخیم

من آسیانیم

با وجود چشمان آبییم

من افریقائیم

آنجاه در میهن من درختان سایه ندارند

هم چنانکه درختان میهن شما

آنجاه در میهن من هتان روزانه در کام شیر است

و در جلو هر چشمه ازدهائی خفته است

در میهن من آدم بیش از پنجاه سالگی میمیرد

هم چنانکه در میهن شما

با وجود موهای طلاخیم

من آسیانیم

با وجود چشمان آبییم

من افریقائیم

نود درصد از هم میهنان من نه میتوانند بخوانند و نه بنویسند

و شعر از دهان به دهان گشتن به ترانه بدل میشود

آنجا در میهن من شعرها به درفش بدل میشوند

هم چنانکه در میهن شما

دستی فاضل بر قسمت اول مقاله دو انتقاد وارد است: تاثیر انداز مصرف مواد سفید های بر کم یا زیاد شدن زاد و ولد از جمله مسلمات علمی نیست و هیچ تحقیق علمی صحت آنرا ثابت نکرده است. در این باب دید و گفت و شنود کردیم و می‌بینیم که گرچه دانش نیست صرف مواد سفید های اثری بر قابلیت باروری داشته باشد اما اندازه مصرف مواد سفید ای معنی دار است: توضیح آنکه توانائی و میزان مصرف مواد سفید های نشان دهنده غنا و قدرت اقتصادی مصرف کنند است و با توجه با مکانی که توانائی و قدرت مالی پذیرنده آن برای استفاده از ساعات فراغت می‌دهد و میل ثروتمندان به محدود نمودن شماره فرزندان طبعا زاد و ولد نزد آنان کم میشود.

انتقاد دوم راجع میشود به نحوه تنظیم مقاله و پیش و پس موضوعها. انتقاد کننده محترم بر این عقیده بود که میشد موضوعها را چنان بد نیال هم آورد که اصل ربط منطقی بیشتر طاعت شود. ضمن تشکر از انتقاد کننده گرامی امیدوارم که صاحبان فضل از انتقاد و راهنمایی دریغ ننمایند و خود نیز در حدود هدف نامه پاریسی به انشامقالات همت گمارند. زمان آنست که بشیوه علمی راه از بیراهه شناخته آید باشد که از این رهگذر به وحدت رسم و قیام کنیم.

salvat.com

هدف قسمت نخستین مقاله شناخت بیماری "عقب افتادگی" بود و باین نتیجه رسید که عقب افتادگی حاصل و شره رابطه استعماری و قهرآلود است. مقصود این قسمت بیان چگونگی رهایی از یوغ استعمار یا استعمار زدائی است.

بی هیچ گفتگو داروی بیماری استعمار زدگی استعمار زدائی است. و استعمار زدائی تنها استقلال سیاسی نیست استقلال سیاسی و اقتصادی و بنای جامعه‌ای آزاد و آریاب و منقد نیز هست. برای آنکه ربط منطقی موضوعها محفوظ بماند نخست از مفهوم استعمار زدائی سیاسی و سپس از استعمار زدائی اقتصادی و در قسمت سوم از مشخصات روشنفکران استعمار زده و نقش و وظیفه و در هر یک از دو مرحله نبرد رهایی بخش بحث میشود.

الف - استعمار زدائی سیاسی یا استقلال - از آنجا که تعریفی رساتر از تعریف فرانتس فانون از استعمار زدائی نیافتم بجای آنکه استعمار زدائی را از زبان او تعریف نمایم: "استعمار زدائی کاری نیست که خود بخود صورت گیرد. تجدید حیات ملی باز پر دادن عنوان ملت بخلق استعمار زده. عنوان هر چه باشند این مسلم است که همواره استعمار با قهر طرد شده است. استعمار زدائی یعنی جانشین شدن "نوعی از انسانها" بجای "نوعی" دیگر. این جانشینی مرحله گذار رانمی‌بیماید مطلق و کامل و همه جانبه است. بدیهی است که میتوان استعمار زدائی را با پیدایش یک ملت، استقرار یک دولت جدید و روابط و جهت گیری سیاسی و اقتصادی تر تعریف نمود. اما این شیوه سخن را برای آن بر میگزینیم که از ابتدا همه جلوه‌ها و جنبه‌های استعمار زدائی را بیان و تعریف نمایم. اهمیت فوق العاده این تعبیر و بیان در آنستکه همان نخست حد اقل خواسته‌های استعمار زده را تعیین مینمایند. اگر راست بخواهی جز در چهره "جامعه سرپا دادگرگون شده" نشان و علامت کامیابی و پیروزی را نمیتوان دید. اهمیت خارق العاده این ذکر گزینی در آنست که توقع خواست و اراده مستمر استعمار زده آنرا بوجود آورد ناست. ضرورت این ذکر گزینی در وجدان و زندگانی زنان و مردان استعمار زده وجود دارد. . . .

اما اینکار نمیتواند شره عقلی جادوشی یا تکانی طبیعی و یا تفاهم و ستانه باشد: استعمار زدائی یک پروسه سوس تاریخی است. باین بیان که استعمار زدائی درک نمیشود و قابلیت فهم نمی یابد از ابهام بیرون نیاید مگر در محل و موقع معینی که آنرا حرکت تاریخی که بمبارزه ضد استعماری شکل و محتوی می‌بخشد تمیز

د هد ۱۰ استعمارزداښي نتيجه پرڅوړد قهرآلود ونيروشي است که دشمن خوشي يکديگرند ۱۰ اين د ونيرو همواره بازيان زوره سرنيزه وتوب با هم سخن گفته اند و ميان آنان زبان ديگري متداول نيوېده است ونیست ۱۰ استعمارزداښي هرگز ننهان زديده صورت ننيکيد چه بر موجود انساني است که اثر مينهد که اهر اعصافاً تخيريد هد که از تماشاگراني که ناتواني اجباري در اظهار وجود در همشان شکست است بازيگراني ممتاز مينسازد ۱۰۰۰ که بوجود انساني منشي ويره براي فهم قدرتهاي خلاقه اش ميبخشد ۱۰ اين منشي ره آورد انساني نو زباني نو و بشريتي نو است اما اين آفرينش را آفريدگاري جز "چيز" استعمارزده نيست و اين همان "چيز" است که هم در يرويه سوسي که خود را آزاد ميکند انسان ميشود ۱۰

salvat.com

باين ترتيب استعمارزداښي در مرحله نبرد رهاښي بخش با ناسيوناليسم مفهومي واحد پيدا ميکند ۰ هربرسي در جامعه هاي استعمارزده بدو دليل زيرين باين نتيجه ميرسد :

۱- هيچ مبارزه ضد استعماري با تحصيل استقلال سياسي متوقف نشده و تجديد بنا و نوسازي جامعه و استقلال اقتصادي را نيز هدف قرارداد هاست و اينکاريد لائلي که بعد خواهد آمد خود بخودي و بيرون از اراده و تصميم اين و آن است ۰

۲- براي کشورهاي استعمارزده ممکن نيست بمحضر وصول با استقلال سياسي با استعمار ملتهاي ديگر دست آزند ۰ چه نه قدرت اينکار را دارند و نه با ماهيت نبرد رهاښي بخش جهوراست ۰

ناسيوناليسم کشور استعمارزده ناسيوناليسم جامعه استعمارگر نيست در پي تجاوز نيست خواهان دست اندازي در منافع ديگران نيست در پي رشد دادن احساسات و ماليخوليای "برتر از همه" شدن نيست و نميتواند باشد ۰ اسير جز بپاره کردن زنجيرها نميآيد ۱۰ استعمارزداښي سياسي و ناسيوناليسمي که حدود شان را استعمارزداښي تجاوز نکند همه جامعه جز قشروا بست با استعمار را در بر ميگيرد ۰ در مرحله استعمار زداښي سياسي ناسيوناليسم امري است خود بخودي و تسلطش بر جامعه قهري و :

— نيروي محرکه ملت استعمارزده براي استقرار حاکميت ملي است ۰

— وسيله ايست قوي براي اتحاد و ائتلاف اجتماعي و سياسي بمنظور از ميان برداشتن مرزهاي داخلي جامعه و برترتي منافع عمومي بر منافع منطقه اي و قشري ۰

— ايده کولوني، است که تمامي ملت را جز قشروا بست با استعمار بسپيچ ميکند و ملت را آماده مينمايد با تحصيل استقلال سياسي اکتفا نکند و هرچه دو با استعمارزداښي را نيز طي کند تا بهاي سنگين پيشرفت اقتصادي را بپردازد تا تخير مناسبات اجتماعي را که بدو بسپيچ عمومي ملت ممکن نيست تحمل نمايد و تا تخير زير بناي اقتصادي جامعه و روابط اقتصادي اجتماعي و فکري ميگرود ۰

— بيان کننده احتياج به غرور آزاد منشي و بخود تعلق داشتن است که از زمانهاي دور سرکوب و زير لگد استعمار له شده است ۰

— ابزار ابراي ساختن دوباره شخصيت استعمارزده و تبديل "چيز" با انسان ۰

— بدست آوردن دوباره ابتکار است که تشابه به ممانعت از غارت اقتصادي اکتفا نميکند بلکه جامعه اي نو با فرهنگي پاک از لجن استعمار و مستقل ميايند ۰ عقده هاي حقارت را ميکشايد بي آنکه موجب پيدايش عقده هاي خود برتريني شود ۰

بالانديده ضمن قبيل ناسيوناليسم بعنوان سلاح در نبرد ضد استعماري بيمارهاي دوران کودکی آنرا بگونه زير شماره مينمايد :

۱- در بعضي زمينه ها پيش از آنکه بد رستي و وضوح حدود و شعوريک ملت جديد تعيين گردد پيش از آنکه يك جدا قل وحدت ملي بتواند انجام شود ناسيوناليسم بعنوان يك نيروي سياسي وارد عمل ميشود در اين مورد منافع خاص منطقي آنرا ضعيف مينمايد و سوي ميگرو ناسيوناليسم سوق ميدهد نمونه ها : بيرماني نيجريا کنگو و ۰۰۰

۲- ناسيوناليسم عامل اتحاد است اما اين اتحاد ممکن است مصنوعی باشد ۰ ناسيوناليسم تناقضات عميق موجود در نظام جامعه را ميپوشاند ۰ عد هاي آنرا در خدمت محافظه کاری مينهند و جمعي آنرا بخدمت انقلاب در

درون جامعه می‌گذارند. يك موانعت تاکتیکی وموقت در برابر تهدید خارجی صورت میگیرد اما مقاصد غائی همچنان دیرد اختلاف است.

۳- ناسیونالیسم میتواند از هدف خود منحرف شود و بجای بسیج ملت برای ساختمان يك جامعه نوین و يك اقتصاد پیشرو و مکی بخود وسیله‌ای برای پوشاندن ناکامیها ومشكلات داخلی و متوجه کردن ملت بدشمن خارجی شود.

۴- ناسیونالیسم‌گانه وسیله میشود که تنها جنبه‌های سیاسی مسائل اجتماعی جامعه مورد نظر قرار گیرد. در این صورت يك وسیله جنگی خوب است اما ابزار کارآمدی برای ساختمان اقتصادی واجتماعی نیست. به بیان دیگر کادرهای سیاسی بسیار زیاد تر از کادرهای فنی تربیت میشوند.

۵- و بالاخره نقش ارزشهای ملی نباید مرزهای ناسیونالیسم را کتمان کند. ناسیونالیسم در بسیاری موارد خود پستیهای قادر بحل مشکلات جامعه نیست. کم هستند کشورهایی که منابع کافی برای تأمین رشد خود دارند و بسیاری که رشد اقتصادیشان محتاج تعاون بین‌المللی یا منطقه‌ای است. این کشورها با حفظ ارزشهای ملی میتوانند بین‌المللی نمودن ترکیبهای ملی تن دهند و جزاین منفی ندارند.

بطوریکه می‌بینید بسیاری از این بیماریها مربوط است بحرحله دوم استعمارزدائی. آنچه سزاوار گفتن و به بحث نهادن است اینست که ناسیونالیسم، مفهوم و قلمرو و معنای لغوی آن چه جدائی‌ها که بیار نیارده و فایده بحث از آن در این مقام کوشش برای تعیین حدود و شغور و کاربرد آنست. راست است که محتوی و جهان بینی ناسیونالیسم از دید طبقات جامعه فرق میکند. اما نباید از نظر دور داشت که بطور کلی ناسیونالیسم کشورهای استعمارزده ناسیونالیسم کشورهای استعمارگر نیست و اصلاً هیچ وجه شباهتی با ناسیونالیسم قرن نوزده و بیست اروپائی ندارد. روش ناسیونالیسم از طرف بهره‌واری کشور استعمارزده در قبال بهره‌واری کشور استعمارگر طرح نشده است. چه استعمارزدائی همانطور که در پیش آوردیم نه در مرحله

استقلال سیاسی متوقف میشود و نه استعمار کشورهای دیگر برای کشور تازه مستقل میسر است. و در عین حال از آنجا که نبرد رهایی بخش جز با شرکت فعال روشنفکران انقلابی و توده‌های عظیم رنجبر میسر نیست دولت ملی بحکم جبار خصلت توده‌ای داشته و بهمه جامعه تعلق خواهد داشت. این اشتباه ناشی از آنست که گروهی گمان برده اند جامعه استعمارزده جامعه ایست با مشخصات و شکل و شمایل جامعه قبل از جامعه سرمایه‌داری اروپائی و چنین نیست. مبارزه ضد استعماری يك حرکت نا پخته که تنها طبقاتی از جامعه را در بر میگیرد نیست بلکه حاصل درك و فهم این واقعیت است که نظام جامعه استعمارزده پستیهای قادر بدفاع و حفظ خویش نبود. نیروی عظیم استعمارگر است که آنرا حفظ و حراست میکند. و از اینجاست که مبارزه ضد استعماری نمیتواند در مرز استقلال ملی بایستد. چه این مرحله اول و شرط زمینه رشد و پیروزی مرحله دوم نبرد ضد استعماری یا استعمارزدائی اقتصادی است. ناسیونالیسم در هیچ مورد همبستگی میان استعمارزده‌گان و حتی همبستگی با استعمار شوندگان جامعه استعمارگر را نافی نکرده و نمیکند.

بکار بردن قالبهای از پیش ساخته برای سنجش اجتماعی بیماری است که روشنفکر جامعه استعمار زد مکرر آراست و بنوع خود بآن خواه هم پرداخت. غرض از این جمله معترضه اینست که کله ناسیونالیسم و نه محتوی آن محل نزاع است. اگر به مفهوم و محتوی توجه میشد و مفهوم ناسیونالیسم را به درکشورهای غریب باشکل اجتماعی که دارند یا ناسیونالیسم کشورهای استعمارزده اشتباه نمیشد. اگر ناسیونالیسم روش طبقاتی از جامعه استعمارزده تلقی میگشت و انتر ناسیونالیسم، سا نترالیسم بمعنی اطاعت محض تلقی نمیشد و لزوماً استقلال عمل در نبرد ضد استعماری درك میگشت جنگ لغوی الف و ان ف موجبات جدائیهای را که گاه بشکست و ناکامی

نهضت‌های ضد استعماری انجامیده است فراهم میآورد. از سوی دیگر این نیز حقیقت است که مبارزه ضد استعماری اگر در میان توده‌ها نفوذ نکند همان بیماریهایی که بالاندر بهر مرد است او را رنجور و شاید از یاد در میآورد. پرهیز از بیماری مستلزم شرکت فعال و وسیع روشنفکران انقلابی و طبقات محروم جامعه استعمارزده در نبردهای بخش است. سلامت مبارزه و هم سلامت جامعه مستقل از قید استعمار را بجا ب میکند توده‌های محروم قدرت را در دست گیرند تا ساختمان جامعه نو

نبرد استقلال همد فاش قطع تسلط استعمار و خلع پید از اعمال و نمایندگان و کارگزاران استعمار است. این مرحله اگر درست انجام نگیرد و خلع پید کامل نباشد شرایط ویژه نه مساعد برای مرحله دوم یعنی نو سازی جامعه بوجود نخواهد آمد. استعمارزدائی سیاسی باید سیمای سیاسی جامعه را در گریز کند قطب های قدرت در جامعه را تغییر دهد و موجب شود که قدرتهای تاریخی عرصه وجود نمایند ساختن اداری کشور استعمارزده را بکلی درهم کوبد بنای کهنه اقتصاد جامعه را فروریزد. اگر استعمارزدائی سیاسی در جایگاهی اشخاص در مقامات اجرائی حکومتی خلاصه شود بد لائلی که در قسمت اول این مقاله عنوان شد نه تنها مرحله دوم استعمارزدائی نافرجام میماند بلکه این جایگاهی نیز دیری نمی باید از اینجاست که مبارزه ضد استعماری و شعار استقلال مفهوم وسیعی را که شرایط کشورهای استعمارزده و عقب افتاده موجب شده است دراز میگرد و روشن میشود که استقلال یک مفهوم انتزاعی نیست و در رفتن عمر آمدن زید خلاصه نمیشود. و باز روشن میگردد که از استقلال مجموع جامعه محسوس میگردد و نه گروه یا قشر یا طبقه ای از جامعه.

ب - استعمارزدائی اقتصادی یا تجدید بنای جامعه - در این مرحله زبرد ضد استعماری توجه به دو واقعیت ضروری است: نخست آنکه با استعمارزدائی سیاسی و تأمین استقلال عمل کشور استعمارزده به لحاظ عقب نگاه داشته شدن، تحت سلطه اقتصاد استعمار میماند. دوم آنکه استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی مفهوم پید نمیکنند و جایی بیش نیست. بدین طریق ضرورتی اقدم اساسی ترین اقدام زمین بردن وابستگی و انقیاد اقتصاد و ایجاد اقتصاد متکی بخود است. بوجود آوردن اقتصادی متکی بخود کاری نیست که با بنای چند کارخانه و یک سد و چند رشته راه و استناده نمایی از صنعت در کشاورزی انجامیابد. (۱) چه پیشرفت فنی و اقتصادی و حتی استعمارزدائی معلول عوامل اجتماعی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی است. بستن نه مؤثر است و نه کافی یا بجایرتی روشنتر رشد سریع اقتصادی برای رسیدن به مرحله خیز اقتصادی و گذشتن از آن محتاج یک برنامه جامع رشد و توسعه است. همه حکومتها که مسئول کشورهای نواستقلال شده اند و خواهان ترقی سریع اقتصادی ملی هستند خود را در برابر یک مسئله مشکل می یابند: چگونه ترکیب و ساختن جامعه را باید تعیین کرد تا طرحهای نو سازی موفق شود؟ بجایرت دیگر صرف نظرات تفاوت جامعه های کشورهای استعمارزده از لحاظ فضا و فقر فرهنگی، درجه و سابقه تمدن، دارای ساختن و ترکیبی هستند که برای رشد کافی و سریع اقتصادی - اجتماعی مساعد نیست. سؤال دیگری که با طرح سؤال اول بلافاصله بدین میرسد عبارتست از: ساختن جامعه نیز از روی چه نمونه ای بسازیم؟ با قبول این امر که ساختن جامعه بناچار باید تغییر یابد در راستای این سؤال جز این نمیتوان گفت که بدلائل تجربی و با توجه به دلایلی انتخابی کشورهای آزاد شده نمیتوان مدلی را چون قبایی بقامت جامعه آراست. در واقع هر جامعه شرایط مکانی و مقتضیات خاصی دارد جامعه استعمارزده باید مدلی را انتخاب کند که با شرایط و امکانات و مقتضیات سازگار باشد. انتخاب مدلی را نباید به بعد از تحصیل استقلال سیاسی گذارد. بلکه باید در جریان استعمارزدائی سیاسی و نبردهای بخش آنرا طرح و با گسترش نهضت ضد استعماری و با توده ها و با کمک آنها نواقی را مرتفع نمود تا با محیط اجتماعی و شرایط و مقتضیات آن بخواند و بعد از آن اجرا تصحیح و تکمیل گردد.

بداهت این امر آنجاست که حتی کشورهای همگه مدلی معینی را از زیرم انتخاب نموده بودند در دوران جنگ استقلال تغییرات بسیار در آن مدلی داده شده و امروز هر "اقتصادی - اجتماعی" با تغییر مرز جغرافیایی محتوی کمابیش متفاوت یا نکاست. و اگر این مهم ببعده از تحصیل استقلال نهاد شود فرصتهای ذیقیت صرف آزمایشهایی خواهد بود که نتایج نامعلوم و توده ها نسبت به مدلی یا مدلهایی که عرضه میشود بیگانه بوده و طبیعا مشکل حاضر می یابند. پس دهند.

در جریان استعمارزدائی سیاسی نیروهای تازه ای آزاد میشوند نیروهای عظیمی که قدرت استعاری را در هم کوبید هاند. این نیروها باید در استعمارزدائی سیاسی راه آینده یعنی چگونگی و نقشه استعمار

(۱) لازمه است که با همه ابعادی که بررسی و مطالعه این راه رشد اقتصاد و این مدلی و نمونه رشد سریع اقتصادی دارد

در این مقاله تنها زمینه و شرایط رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه استعمارزده بررسی میشود.

زدائی اقتصادی را درست و دقیق بدانند تا بحقیقت تحصیل استقلال سیاسی بجان هم نیاقتند و استعمارگر در کین است یار دیگر سلطه قهرآلود خود را برقرار کنند. بدیهی است که در تهیه مدل بعد روشن میکنیم. از تجارب کشورهای نواستقلال و رژیمهای موفق استفاده و افی باید بشود و بی تردید میشد.

اگر بنوع مدل انتخابی بعلمت بیرون بودن از حوصله این مقاله نبرد ازم و مشخصات مدلهای روسی، چینی، هندی، کوبائی، غنائی و الجزایری و... را نیاوریم بناچار باید هدف از تجدید بنای جامعه را توضیح دهیم و بررسی کنیم که چگونه اقتصادی منکی بخود رامیتوان داشت.

هدف تجدید بنای ملی باید آزاد ساختن همه نیروها و استعداد های انسانی و مالی و طبیعی در بنای یک زده عاقل میماند و تباہ میشود. باید این نیروها و استعداد های انسانی و مالی و طبیعی در بنای یک اقتصاد سالم و منکی بخود بکار آید. برای وصول باین هدف باید توجیه داشت که:

۱- توسعه اقتصادی یک بروسه سوس خود بخودی و مستقل نیست باید ایجاد گردد و هدایت شود و انجام آن محتاج بسیج تمام نیروهای کار و سرمایه و صلاحیت و استعداد و فراست.

۲- توسعه اقتصادی سریع محتاج بسازمانهای اداری و کما کیفائی نقش و کارآمدی است. بیهود آمدن یک سازمان اداری مجهز و با کفایت قطعاً مقدم بر هر عملی در جهت تجدید بنای جامعه است زیرا اداره یکی از عوامل استراتژیک است که توسعه اقتصادی تابع آن است. استراتژیک باین معنا که کایا بنی نقشه جامع توسعه و رشد اقتصادی محتاج آنست که از پیش نهاد های جامعه اصلاح شود. بدیهی است که هر نقشه اقتصادی بدون مجری بلا اجرا میماند. سرشویت هر برنامه اسلانی بد و دست زدن به ترکیب اداره حتی اگر هم قصد اصلاح باشد نه فریب همان است که ۶ ماده د چارش شد.

از بین بردن نیروها و بخشهای بی رفق و بی رمق کنند تا ز جمله هدف نمیشد است که در تجدید بنای جامعه مورد نظر است. و بالاخره جامعه نو فرهنگ نو و مستقل میخواهد. تقلید چشم و گوش بسته فرهنگ غریب نتایج نامطلوب ببار آورده و از جمله عوامل مہماستعمار و استعمار زدگی. عامل فرهنگ استعماری است. خصوصیات فرهنگ ملی خود موضوع بحث تاریخی است که بی تردید در نامه پاریس به قیمت صاحبان زبان عنوان خواهد شد.

و تجدید بنای جامعه در عهد فکیست؟ جامعه و قدرت اجرائی آن یعنی دولت؟ یک طبع یا گروه؟ و بالاخره باید توسعه اقتصادی را با بکار فعالیت مستقل واحد های اقتصادی (شرکتهای تجاری سرمایه های خارجی سرمایه ازان کار فرمایان دولت و غیره) و عمل گروههای اجتماعی گذارد یا باید در چها چوب برنامه راز مدت بانجام برد؟

باتوجه بشرکت توده ها که بدون آن نهضت ضد استعماری بی ثمر میماند و باتوجه به هدفهایی که تجدید بنای جامعه باید تعقیب نماید تجدید بنای جامعه را نمیتوان با بکار ت خصوصی و کشاکی که از بین رهگذر بوجود میآید واگذارد. برهم زدن رابطه رباب رعیتی که بین "اداره" و جامعه استعمار زده وجود داشته و در بران سلطه استعماری تحکیم یافته است تدوین فرهنگ ملی و از میان بردن نیروهای بی رفق و بی رمق کنند. یعنی تهیه زمینه لازم برای رشد سریع و کافی اجتماعی - اقتصادی از حد و توانایی ابتکارات خصوصی بیرون و محتاج ابتکار جامعه و قدرت اجرائی آن یعنی دولت است. رشد اقتصادی را نیز بعلمت زیر نمیتوان با بکار فعالیت مستقل واحد های اقتصادی و عمل گروههای اجتماعی گذارد:

۱- رشد اقتصادی باید هماهنگ باشد و رشد بخشهای اقتصادی متناسب با بنای جامعه صورت گیرد همانطور که آمد رشد اقتصادی بعلمت لزوماً استعمار زدائی اقتصادی باید در شرایط یک برنامه جامع صورت گیرد و گروههای اجتماعی نه قادرند خارج از چهار چوب منافع خاص خود نقشه آنها نقشه جامع تهیه نمایند و نه میتوانند بعلمت تضاد منافع تمامی قدرت کار و سرمایه های انسانی و طبیعی جامعه را بسنج نمایند. مسائلی از قبیل تربیت کادرها و کارگران متخصص و... از حد و امکانات این یا آن واحد اقتصادی یابین و آن گروه اجتماعی بیرون است.

۲- واحد های اقتصادی دینامیک حتی بهر توانی دینامیکی که بتواند کار توسعه اقتصادی اجتماعی را بر عهد بگیرد در این کشورها وجود ندارد. بر عهد واحد های اقتصادی اذن برنامه رشد اقتصادی بناچار سازمان اداری را اختیار آنها میکنند و این خود تغیر غرض و حفظ ساختمان جامعه بشکل سابق است چه سازمان اداری از آنجا که رخدمت مشترک صاحب امتیازان و استعمار بوده همچنان در اختیار صاحب امتیازان میماند و باز مسئله از نمودن استعداد های انسانی و مالی و طبیعی بی فرجام میماند و باتوجه بقدرت استعمار داشتن یک اقتصاد منکی بخود خواب و خیال میشود.

۳- بعلمت قلت سرمایهشی که در اختیار کشور استعمار زده است استفاده از آن محتاج نهایت مراقبت است و برای رشد اقتصادی هزینه های سرمایه گذاری و تولید را باید بحداقل رساند. و رشد آزاد اقتصادی ضرورتاً موجب اتلاف سرمایه های ملی و بالا رفتن هزینه ها خواهد شد.

۴- سرمایه های خارجی بضرر استقلال اقتصادی جامعه بکار میافتد و نه تنها از رشد هم آهنگ اقتصادی جلوگیری مینماید بلکه سرمایه های خصوصی کوچک را در معرض نابودی قرار میدهد.

ایشها و باز هم د لائل دیگر حکم میکنند که برای نوسازی جامعه و رشد اقتصادی برنامه جامعی تهیه و مجموع جامعه آنرا اجرا نماید.

با همه کوششی که در حذف تفصیلهای نمودم باز مطلب بدر را کاشید و مهمترین قسمت مقام و موقع روشنتران و دانشجویان و نقش و وظایف آنها بآنکه آماده است میماند برای شماره آینده.

گزارش بانوفقیه سرپرست اندرزگاه جنوب شهر (۱)

بخشی که مورد بحث ما میباشد در جنوب خیابان شوش واقع شده است. البته مردمانی هم که در ناحیه شمال خیابان شوش زندگی میکنند کم و بیش از نظر شرایط زندگی با افرادی که در ناحیه مورد نظر بسر میبرند شباهت دارند ولی چون ما تحقیقات خود را از جنوبی ترین قسمت شهر شروع کردیم و بتدریج يك يك بخشهای جنوب را مورد مطالعه قرار میدهیم این است که اکنون نتیجه تحقیقات مذکور را در اولین ناحیه مورد بحث بعرض میرساند.

بطور کلی از نظر مسکن و دیگر شرایط اجتماعی افراد ساکن این بخش را میتوان بسه دست تقسیم کرد:

- الف - عده ای که در خانه های واقع در کوچه و خیابانها زندگی میکنند.
- ب - گروهی که ساکن کودالها هستند
- ج - دسته سوم که در کاروانسراها بسر میبرند.

xalvat.com

الف - خانه های جنوب شهر

دسته اول در خانه های واقع در کوچه و خیابان ساکن میباشد. این خانه ها بیشتر محل سکونت سرکارگران و کاسبان و افرادی که نسبتاً درآمد بیشتر دارند میباشد. مساحت خانه ها از صد و پنجاه متر مربع تجاوز نمیکند و خانه های پنجاه متری هم زیاد دیده میشود. این خانه ها محل سکونت چند خانوار میباشد و اجاره اتاقها بتفاوت از ۴۰ تا ۷۵ تومان است.

آب - فاضل آب: در جویهای این کوچه ها مایع غلیظ و سیاه رنگی جریان دارد که به حوضها و آب انبارها سرازیر میشود و این آبی که در حقیقت فاضل آب شمال شهر است به مصرف شستشوی ظروف و پخت و پز مردم ساکن این خانه ها میرسد. اگر آب و فاضل آب را یکجا و زیر یک عنوان آوریم برای اینستکه این دو موضوع و د و مسأله برای مردم این بخش صورت يك حقیقت و واقعیت را دارد. این خانواده ها آب آشامیدنی خود را از آبفروش دوره گرد میخرند که آنها در سطلهای روباز بمنزلشان میاورد و چون بعضی از کوچه ها تنگ میباشد و جرح آبفروش داخل آنها میشود در نتیجه ناگزیرند مقدار زیادی از راه همین سطلهای روباز را بدست گرفته و بخانه ها برسانند بعضی از مردم توانائی خرید آب را ندارند و آب آشامیدنی خود را از شیر نشاری که معمولاً دور از خانه هاست بر میدارند.

متأسفانه بیشتر مردم بخصوص ساکنین کودالها لباس و فرش و دیگر لوازم زندگی خود را پای شیرهای فشاری میشوند و فاضل آب آن وارد جوی کنار خیابان میشود و با آب جاری مخلوط میگردد و همان محتوی حوض و آب انبارها را تشکیل میدهد.

این خانه ها عموماً دارای چاه فاضل آب میباشد و کمتر احتیاج به انتقال فاضل آب به خارج از خانه دارند ولی هنگام خالی کردن حوضها آب کثیف آنها در جوی کوچه میریزند. کوچه ها عموماً تنگ و بی تناسب میباشد و جویها بیشتر خاکی و کثیف اند. البته در این بخش تعدادی خانه های کوچی شاه قرار دارد که از بحث ما جداست.

۱ - نقل از «سخنرانیها و گزارشها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران (ارزیابیها ۱۳۴۴)» نشریه موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. تاریخ چاپ: شهریور ۱۳۴۳

ازاد دسته اول بعضی ساکنین کوچه ها و خیابانهای جنوب شوش نسبتاً از دو دهه بعدی که شرح خواهیم داد در شرایط بهتری زندگی میکنند. درآمد متوسط این خانوارها میان ۷۰ تا ۱۵۰ ریال در روز میباشد و خانواده هائی که درآمدی میان ۲۰۰ تا ۲۵۰ ریال دارند نیز بین آنها دیده میشود که البته عده ایشان خیلی ناچیز است. در خانه هایشان اسباب و اثاثیه مختصری که حداقل نیازمندیهای خانواده را رفع کند وجود دارد. بیشتر این خانواده ها برق دارند و از رادیو استفاده میکنند. (۱)

افراد مورد بحث ما بیشتر از شهرستانهای مختلف آمده اند و بیشتر آنان مدتهاست در تهران زندگی میکنند. آنان به علت بیکاری بشهران روی آورده و بعد از چند سال کار و کوشش توانسته اند مختصر اسباب و اثاثیه ای فراهم کرده و بزندگی ادامه دهند. آن دسته که تازه بشهران آمده اند افرادی میباشد که مختصر پول و لوازمی با خود آورده اند. در بین این افراد تعداد زوجات بسیار دیده میشود زیرا بعضی از آنها هنگامی که توانستند برای خود لوازم و وسائل مختصری جهت زندگی تهیه کنند و درآمد بیشتری بدست آورند ب فکر زن تازه ای میافتند و بیشتر زن قدیمی را رها کرده و اطفالشانرا از آنها میگیرند.

کودکان: در این بخش چون خانواده های کثیرالاولاد زندگی میکنند و حیاط خانه ها وسعت زیادی ندارد اینستکه در کوچه و خیابان بچه در سنین مختلف زیاد دیده میشود و یکی از سرگرمیهای این کودکان در تابستان آب تتی در جوی کنار کوچه میباشد و بیشتر این بازیهای دسته جمعی باعث جدالهای گوناگون میان کودکان میشود. عده قابل ملاحظه ای از کودکان این خانواده ها بدستان میروند ولی نمیتوان انکار کرد که عده زیادی کودک در سنین دبستانی نیز در کوچه و خیابان میگردند. بخصوص دختران که عده خیلی کمی از آنان بدستان میروند. دختران این بخش از هر هنر و حرفه ای بی بهره میباشد زیرا مادران آنها حتی کارهای عادی خانه از قبیل پخت و پز و دوخت و دو زرا هم نمیدانند تا بتوانند بدختران خود بیاموزند. تنها کار این بچه ها بغل کردن خواهر یا برادر کوچکتر از خود میباشد.

زنان: زنان این خانواده ها تا آنجا که ممکن است با درآمد شوهرانشان زندگی میکنند و بکار خارج تعبیر ازند ولی عده ای هم هستند که درآمد شوهرانشان کفاف هزینه خانواده را نمیدهد یا اینکه اصولاً نان آوری ندارند ناچار در خارج بکار اشتغال میروزند. کار این گروه عبارت از کارگری در کارگاههای پشم باک کتی کتی یا رختشویی در خانه هاست که باید گفت عده زنان رخت شوی بسیار ناچیز است چون تقاضا در این بخش بسیار کم است.

بهداشت: با آن آب آلوده اصولاً نباید از بهداشت آنها سخنی گفت و همچنین از نادر درمان به علت کثرت جمعیت درمانگاههای موجود نمیتوانند نیاز مردم را برطرف کنند و بسیاری از افراد را دیدم که تب و لرز را بدون مراجعه ب پزشک تحمل کرده و با خوردن جوشانده و غیره چند روزی را میگذرانند تا وقتی که مرز شدت خود میرسد آنوقت دنبال معالجه میروند. کودکانی که مبتلا به اسهال بوده و تقریباً بصورت پوست و استخوانی درآمده اند در بین مردم این ناحیه زیاد دیده میشوند.

xalvat.com

ب - بخش کودالهای جنوب شوش

در قسمت شمال شوش هم کودالهای زیادی هست مانند کود عربها کود معصومی و دیگر کود هائی که در خیابان غار وجود دارد. البته در قسمت جنوب نیز تعداد کودالها زیاد است که برخی از آنها مسکون میباشد. بطور کلی مشخصات کودالها اعم از شمال یا جنوب خیابان شوش

۱ - فصل بندی این گزارش به همان صورت اصلی حذف شده است. اگر زیر عنوان آب و فاضل آب از درآمد خانواده ها و وسائل زندگی آنها و موضوع تعداد زوجات و... هم بحث شده است لابد این مطالب همه از یک مقوله اند.

به این شرح میباشد

گودال : قطعه زمین مسطحی است که چند متر از کف خیابان باین تراز و مساحت آن متفاوت بین دو هزار تا چهل هزار متر مربع میباشد که در نتیجه برداشتن خاک و استفاده از آن جهت تهیه آجر باین صورت درآمده است و بعد از اینکه کوره ها بتدریج بخار - شهر منتقل میشود صاحبان این زمینها آنها را بقطعات کوچک تقسیم کرده و فروخته اند و در نتیجه امروز مسأله گودال و گودال نشینان بوجود آمده است .

از خیابان مشرف برگود دره عمیقی دیده میشود که مطو از مربع مستطیل های کاه گلی است این اشکال در واقع بام خانه های داخل گود است . بسیاری از این بامها چندین متر از سطح خیابان نیز باینتر هستند . ساکنین این گودها باینست الی س له بداخل گود وارد میشوند . دنباله این پله ها کوچه اصلی گودال را تشکیل میدهد که تا آخر امتداد یافته است و کوچه های تنگ و بینوازی بآن متصل میشوند . کوچه ها همه خاکی و کثیف است و در تابستان هوا بشدت دم میکند و حالت خفگی به انسان دست میدهد . مساحت خانه های واقع در این گودالها چهل یا پنجاه متر مربع میباشد و بندرت خانه ای بیشتر از صد متر مربع دیده میشود . دوز تا دور حیاط را اتاقهای کوچک و بزرگ ساخته اند . تقریبا اتاق بزرگتر از ۴×۳ دیده نمیشود ولی اتاق کوچکتر از این اندازه زیاد است . اصولا در ساختن این اتاقها رعایت استفاده از نور و روشنائی را نمیکند بلکه از هر گوشه و کناری دخمه ای بنام اتاق ساخته آنها را کرایه میدهند . در این خانه ها ۶ تا ۱۰ بلکه ۱۲ خانوار سکونت دارند و کرایه این اتاقها متفاوت بین ۳۰ تا ۴۰ تومان است .

آب - فاضل آب : در کنار هر خانه يك چاه با چند متر طناب وجود دارد و در وسط خانه ها عموما حوضهایی بحرر و طول یکمتر و نیم الی دو متر دیده میشود که این حوضها را از همان چاه پر میکنند . آنها که درآمد بیشتری دارند برای آشامیدن از آبفروش دوره گرد که تا کنار پله های گود میآید آب میخرند و با سطلهای روپاز بمنزلشان حمل میگردند .

در خانه های این گودالها تنها يك چاه ستراج وجود دارد و دیگر چاه فاضل آب وجود ندارد . خانوار ها هر يك سطلی در گوشه حیاط قرار داده و فاضل آب خود را در آن جمع میکنند و بیرون از گود میبرند و در شهر کنار خیابان میریزند . اغلب باید مسافت زیادی را بپیمایند تا این آب را بخار - برسانند . لباس و فرش و دیگر لوازم خود را هم برای شستن بکنار چوبهای خیابان میآورند و بیشتر پای شیرهای فناری میشوند . در بعضی از گودالها در کوچه اصلی چند حلقه چاه کنده اند و در تابستان سر آنها را میپوشانند تا مردم با فاضل آب آنها را انباشته نکنند و این چاهها برای باران زمستان ذخیره میشوند .

در هر گودال چند دکان بقالی و یکی دو قصایی و نانوائی و بیته دوزی و سلمائی و تاهای خیاضی وجود دارد . جالبتر اینست که در تمام دکانهای بقالی واقع در گودالها انواع مشروبات غیر الکلی وجود دارد در حالیکه میوه و سبزی بسیار کم است . در تابستان بجز چند خیار زرد و کدوی پلاسیده و قدری سبزی مانده چیز دیگری در این دکانها وجود ندارد . بیشتر مردمانی که در گودالها زندگی میکنند ساعات روز را بدنیاال تهیه روزی در خار - از گودال بسر میبرند . سده زیادی هم از این افراد بیکار هستند و با امید بدست آوردن کار در کوچه و خیابانهای شهر میگردند . تنها زنان و کودکان خردسال یا مردان پیر و مریض هستند که ساعات روز را در داخل گود میگذرانند جمعیت واقعی گودالها را میتوان حوالی غروب آفتاب مشاهده کرد زیرا مردان و زنان و بچه های نسبتا بزرگتر هم که جهت تامین معاش روزها بکار مشغولند در این ساعت بخانه های خود بر میگردند در آنوقت تصور اینکه این همه جمعیت از بزرگ و کوچک چگونه در خانه های پنجاه یا صد متری بسر میبرند شگفت و وحشت انگیز است .

کودکان : متأسفانه باید گفت که تنها هشت درصد اطفال گودال نشینان بدستان میروند که البته در میان آنها دختر وجود ندارد و تنها پسران هستند که با این نسبت ناچیز بدستان میروند . عده ای از کودکان روزها بدنبال کسب میروند و شبها در کلاسهای اکابر درس میخوانند بسیاری از اطفال که بیش از هفت سال ندارند در کارخانجات شیشه و بلور سازی کار میکنند .

متأسفانه باید گفت در بدترین شرایط یعنی نزدیک کوره های سوزان با دستمزدی در حدود ۱۵ الی ۳۰ ریال بهترین ایام عمر خود را بسر میبرند و عده ای هم بفروش آدامس و بلیت بخت آزمایی و غیره مشغولند که در کوچه و خیابانهای بالای شهر بخاطر عموم رسیده اند . کودکان شیرخوار بحالت کمبود مواد غذایی اغلب زرد و رنجور میباشند .

زنان : زنان گودال نشین هم چنانکه عرض شد تا آنجا که ممکن باشد بکار خارج از خانه معیبدانند . زنان این بخش تنها از هنر و حرفه زنانه شهری بی اطلاعند بلکه در نتیجه شهر نشینی هنرهای روستائی خود را نیز فراموش کرده اند .

salvat.com

کاروانسرا نشینان

دسته سیم ساکنین کاروانسراها میباشند . صحن بیشتر این کاروانسراها از حیاطهای متعددی که تودرتو و بدین رعایت جهات منظم ساخته شده تشکیل میشود . محوطه آنها از فضولات حیوانات و خاشاک پوشیده شده است . اتاقهای کاروانسرا از خشت و گل ساخته شده و سقفش از تیر و خمیر پوشیده شده است . این اتاقها پنجره و روزنی جهت تصفیه هوا و نورگیری ندارند و تنها بوسیله یک در چوبی بمحوطه کاروانسرا راه دارند که در زمستان وقتی این در بسته شود اتاق در تاریکی مطلق فرو میرود . این اتاقها عموماً کف زمین ساخته شده اند و وسعت آنها بیشتر از ۲ x ۲ الی ۴ x ۳ نمیباشد . کرایه آنها ۲۰ الی ۳۰ تومان است . در این کاروانسراها سکونت دو خانوار در یک اتاق نیز دیده میشود .

آب و فاضل آب : در داخل بعضی از این کاروانسراها چاه آبی وجود دارد که با دلو آب را از آن خارج میکنند ولی اکثر فاضل چاه میباشند و ساکنین کاروانسراها باید آب را از خارج تهیه کنند . آبنهایی که نسبتاً درآمدی دارند آب خوراکی خود را از آبفروش دوره کرد میخرند و گرنه مسافت زیادی را طی میکنند و با هر زحمت خود را بکنار شیر فشاری میرسانند تا آب آشامیدنی خود را تامین کنند . لباس و دیگر اشیاء را هم در خارج از کاروانسرا میشویند .

در آیین کاروانسراها چاه فاضل آب وجود ندارد و چون صحن کاروانسرا خاکی و انباشته از کثافات است هر خانواده نیز فاضل آب مصرف خود را در همان صحن کاروانسرا میریزد . کاروانسراهایی بنام حاجی بلوری را دیدم که بقول اجاره دار کاروانسرا ۷۰ خانوار در آن سکونت داشتند در حالیکه خود مردم رقم بیشتر از این رقم را ادعا میکردند . بهر صورت در این کاروانسرا نه تنها آب وجود ندارد بلکه تنها در پانصد متری آن یک شیر آب تعبیه شده است . این شیر در روزها دو ساعت آب دارد و در نتیجه هر روز دعوا و مرافعه جدیدی در ظرف این دو ساعت بر سر آب برپا میگردد . در این کاروانسرا تعدادی از اتاقها را برای سیراب پاک کردن یا دباغی کرایه داده اند . در این کاروانسرا با دست کم هفتاد خانوار تنها پنج مستراح کثیف رویاژ وجود دارد که اگر تعداد نفرات هر خانوار را پنج نفر بگیریم برای هر هفتاد نفر یک مستراح وجود دارد محل این سیراب پاک کنی ها یا نشاسته گریها خود داستان جداگانه ای دارد و بجز آن میتوانم بگویم که باندازه تمام مگس که در عمرم دیده ام امسال تا بدستان در یک کارگاه سیراب پاک کنی دیدم کف زمین بکلی از مگس سیاه شده بود همچنین در این کاروانسراها تعدادی نشاسته گری وجود دارد که همه ما از این نشاسته ها در شیرینی استفاده کرده ایم . نشاسته بدست آمده بسیار سفید و شفاف است ولی متأسفانه در میان همین فضولات و باوجود مگسها و احوال یاد شده تهیه میشود .

علاوه بر اینکه صحن این کاروانسراها پر از کثافات حیوانات است چند نمونه از زندگی در کاروانسرا مشاهده شد که نمیشود آنرا ناکفته گذارد. • یک گونه اتاق محل سکونت افراد خانواده ای و گونه دیگر طوله حیوانات بود. • اینها افرادی هستند از قبیل گاریچی یا خرکی دوره گرد که پول جهت پرداخت کرایه محل جداگانه برای حیواناتشان ندارند در ضمن چون این حیوان تنها سرمایه زندگی خانواده میباشد ناکزیر حیوان را با فرزندان خود در یکجا نگه میدارند.

اسباب واثاثیه افرادی که در کاروانسرا بسر میبرند از یک کلیم پاره و چند کاسه و کوزه شکسته و چند لحاف پاره تجاوز نمیکند و در اتاقهای کوچک خانوارهای مشکل از پنج تا دوازده نفر بسر میبرند. • درآمد این افراد بسیار ناچیز میباشد و اصولاً عده زیادی از آنها کار ثابت ندارند و بیشتر اوقات سال را به بیکاری میگذرانند. • این افراد ساکنین دهات و روستاهای مختلف بوده اند که بحلیل گوناگون تا سرحد افلاس و بدبختی رسیده و برای تلاش معاش به مرکز روی آورده اند و در نتیجه اکنون فاقد همه وسائل زندگی میباشند.

اطفال: تقریباً در بین این آوارگان روستاها کودک دبستانی شناختم. • کوچک و بزرگ برای امرار معاش در تلاشند. • اطفال کوچک و یا کودکانیکه کاری پیدا نکرده اند در پهن داخل کاروانسرا بیازی مشغولند و بقیه هم ساعات بیکاری خود را یا بحمل آب از خارج میگذرانند یا بهمین قسم بازیها سرگرمند.

زنان: عده نسبتاً زیادی از زنان کاروانسراها بکار خارج میپردازند. • سطح فکر و فرهنگ زنان این دسته مثل سطح فکر زنان گودال نشین میباشد.

کار: چون کارگران ساکن این بخش بخصوص گودال نشینان و آنها که در کاروانسراها زندگی میکنند کارگر حرفه ای و متخصص نیستند و تقریباً اکثرشان کارگران ساده میباشند این است که بیکاری بهتواس زیادی در میان این گروه وجود دارد عده ای کارگران ساختمانی یا کارگران کوره پزخانه ها بوده اند که فعلاً رکود اینگونه کارها باعث بیکاری کارگران شده است و عده دیگری هم کارگران بعضی از کارخانجات میباشند که کارشان فصلی است و کارگران را روزمزد استخدام میکنند و پیرا پایان فصل و تعطیل کارخانه آنها را جواب میکنند و اصولاً بعلت بیکاری زیاد ارزش نیروی انسانی بسیار پائین آمده است بهدوریکه بعضی از کارخانجات برای فرار از بیمه و اجرای مقررات قانون کار کارگران خود را خیلی کمتر از شرط واقعی صورت میدهند. • ولی کارگر با علم پایتکه این عمل پذیر او تمام میشود بعلت ترس از بیکاری و فراوانی داوطلبان شغل هیچگونه اعتراضی نمیکند و در بدترین شرایط با کمترین اجرت میسازد بدون اینکه از نظر آینده یا شغل یا بهداشت خود تا مینداشته باشند. • کمی درآمد خانواده آنها را مجبور میکند که از نیروی اطفال خود استفاده کنند و از طرفی مزد کودکان در کارخانجات بسیار ناچیز است و تقریباً هر کودک میان ۱۵ تا ۳۰ ریال روزانه مزد میگیرد در صورتیکه مزد یک کارگر بزرگسال برابر مزد سه یا چهار طفل میباشد. • برای کارفرما صرفه بیشتر دارد که کودکان را بکارگمارد از این روی وحدت نظری میان خانواده طفل و کارفرما بوجود میاید و کارفرما کارگران کوچک خود را در لیست نیامورد و بوزارت کاری دیگر مقامات مربوطه نام آنها را نمیدهد و با اینکه این کار کارفرما منع قانونی دارد نمیتوان بحد قانونی آنها بی برد. • در نتیجه این اطفال کار میکنند و از نظر قوانین کشوری کارگر شناخته نمیشوند.

زنان کارگر بیشتر در کارخانجات پشم پاک کنی یا کتیرا پاک کنی یا امثال آنها در بدترین شرایط کار میکنند و هر روز صبح با کودک شیرخواری بکارگاه میایند و این طفل را در گردن و بنارنگه میدارند و بعد از یکروز کارکردن مزدی میان ۱۵ تا ۳۰ ریال دریافت میکنند. • بسیاری از این کارخانه ها حتی آب آشامیدنی جهت کارگران خود ندارند و در بعضی از این کارخانهها کارگر را حتی بصورت روزمزد هم نمیشناسند بلکه در پایان روز باندازه کاری که انجام داده باو مزد میدهند

بهداشت : با منالهی که بحرر رسید باید گفت اصولاً از نظر بهداشت این دو دسته یعنی ساکنین گودالها و کاروانسراها در شرایط بسیار بدی بسر میبرند چون مردمی که برای آب مصرفی خود و هم چنین دور ریختن فاضل آب خویش باین زحمت دچار باشند مسلماً در مصرف آن صرفه جوئی میکنند و این صرفه جوئی خود مسبب بسیاری از آلودگیها میگردد . از نظر درمانی نیز کثرت جمعیت با تعداد موسسات درمانی تناسبی ندارد .

xalvat.com

خواستها و نیازمندیهای مردم این بخش :

درباره خواستهای مردم این بخش باید گفت اکثریت این سه دسته دو خواهش از ما داشتند اول آب و دوم کار . مقصود آنها از کار اینست که از شر کارهای فصلی و موسمی رهائی یابند و بابدست آوردن يك کار دائم و درآمد مستمر بزندگی باصطلاح بخور و نمیر خود اداه دهند . بطور کلی باید در این ناحیه برنامه‌های زیر بعمرود اجرا گذاشته شود تا در وضع ناگوار مردم تخییری حاصل شود :

۱- کوچه و خیابانهای این بخش احتیاج بنظارت بیشتر دارد و باید برای نظافت آنها اقدامات اساسی می‌ذول گردد .

۲- شبکه لوله کشی برای این بخش ایجاد شود و بخانه‌ها آب رساند تا مجبور نباشند مخجون کثافت و لجن را بنام آب مصرف کنند . بخصوص مطلب مهم آب مصرف ساکنان گودالهاست که این آب را با زحمت زیاد بدست می‌آورند و باز برای دور ریختن فاضل آب نیز متحمل زحمتی میشوند و در نتیجه این افراد در مصرف آب صرفه جوئی میکنند . طبعاً عواقب وخیم این صرفه جوئی همیشه دامنگیر آنها میباشد .

۳- ساختن چند رختشوی خانه در این بخش و جلوگیری از شستن لباسها در کنار جویها و شیرهای فشاری .

۴- بطور کلی محل و طرز ساختمان در این گودالها طوریست که نمیتوان باین آسانی اصلاحی در آن کرد . زیرا این گودالها علاوه بر معایب خودشان چون در جنوب شهر قرار گرفته اند آب باران شهر در زمستان همیشه باعث آزار ساکنین آنجا را فراهم میسازد . این سیلابهایی که از خیابانها راه می‌افتند هر آن خطر سرازیر شدن در گودالها را دارند . تنها راه اصلاح وضع گودالها اینست که جای دیگری برای سکونت افراد در نظر گرفته شود و آنها را از گودالها بخارج منتقل کرد و کلیه خانه های داخل گودها را از بین برد . در ضمن لازم است با شدت هرچه تمامتر از فروش زمین داخل گودهای غیر مسکون جهت تهیه خانه جلوگیری شود تا تعداد گودهای مسکون و تعداد افراد گود نشین هر روز افزایش نیابد . تعداد گودهای مسکون و کود نشینان رو با افزایش است در صورتیکه بودجه و وسائل انتقال افراد بخارج از گود فراهم نباشد دست کم از توسعه آن جلوگیری شود و صاحبان گودالها را وادار به تنقیه جاههای فاضل آب کرد . و از اینکه هر سوراخی را بنام اتاق بمردم تحویل میدهند و اجازه دریافت میکنند جلوگیری کرد و اتاقهای فاقد نور و روشنایی یا مرطوب و کثیف را خالی از سکنه ساخت

۵- در مورد کاروانسراها چون صاحبان آنها معلوم و مشخص اند ملزم کردن ایشان به رعایت نکات زیر که از وظائف شهردار است کار دشواری نیست : نظافت محوطه داخل کاروانسرا جدا کردن حیوانات از انعامها و تهیه طویله ای جداگانه بطوریکه با مردم ارتباط نداشته باشد . تهیه آب مشروب یا بوسیله حفر چاه و نصب ثلمه در داخل کاروانسرا یا بوسیله توسعه شبکه لوله کشی و رساندن شیر آب بنزدیکی آنها . تهیه لوازم زندگی و مستراحهای سر پوشیده و پاکیزه باندازه نیاز مندی مردم کاروانسرا . جدا کردن محل سیراب پانک کنی و دباغی و غیره از محل سکونت افراد . باید اینرا در نظر گرفت که پیش از اجرای این برنامه صاحب ملک را مکلف کنند که در مقابل تخییرات بالا حق نداشته باشد بجزان اجازه اتاقها ببذارد .

۶- اطفال کارگر را که بحکم قانون کار از کار محروم و به علت احتیاج خانواده یا احیاناً نداشتن سرپرست مجبور بکار میباشند باید بصورت کارآموز در کارگاه مناسب بکار واداشت نه این که در کارخانجات شیشه و بلور سازی در کنار گرمای سوزان کوره ها بکار طاقت فرسا مشغول باشند و نند قطرات مذاب شیشه تمام سر و سینه آنها را سوزانده و زخم کند . گروه زیادی از کودکان بیکار و سرگردا باید بکمک وزارت فرهنگ برای آنها دبستانهای حرفه ای یا کشاورزی تأسیس شود . و این دبستانها را باید بصورت کارگاههای بزرگ درآورد تا کودکان در دوره کارآموزی بتوانند اجرتی دریافت دارند و در ضمن دوره دبستان را طی کنند .

۷- ایجاد باغ کودکان در این ناحیه از ضروریات است . بخصوص باغهایی که در هر کدام گوشه ای بمهد کودکان اختصاص داشته باشد تا زنان کارگر بتوانند صبحها کودکان خود را بآنجا بپارند و پس از برگشت از کار کودک خود را بگیرند و بخانه ببرند . در این کانونها میتوان مطالب و اطلاعات اولیه بهداشتی را برای خانواده ها مطرح کرد و پانمایش فیلمهای بهداشتی و تربیتی سطح فکر مادران را بالا برد . یعنی در هر باغی یک مرکز خدمات اجتماعی برای رسیدگی بحال این افراد باید بوجود آورد .

۸- افراد عاجز و ناتوان را باید در کانونهای مخصوص پذیرائی کرد و یا اینکه آنها را تحت نظر گرفت و کمکیهای موثری ام از جنسی یا نقدی بخانواده هایشان کرد تا بتوانند از این افراد ناتوان نگهداری کنند .

xalvat.com

xxxxxxxxxxxx

